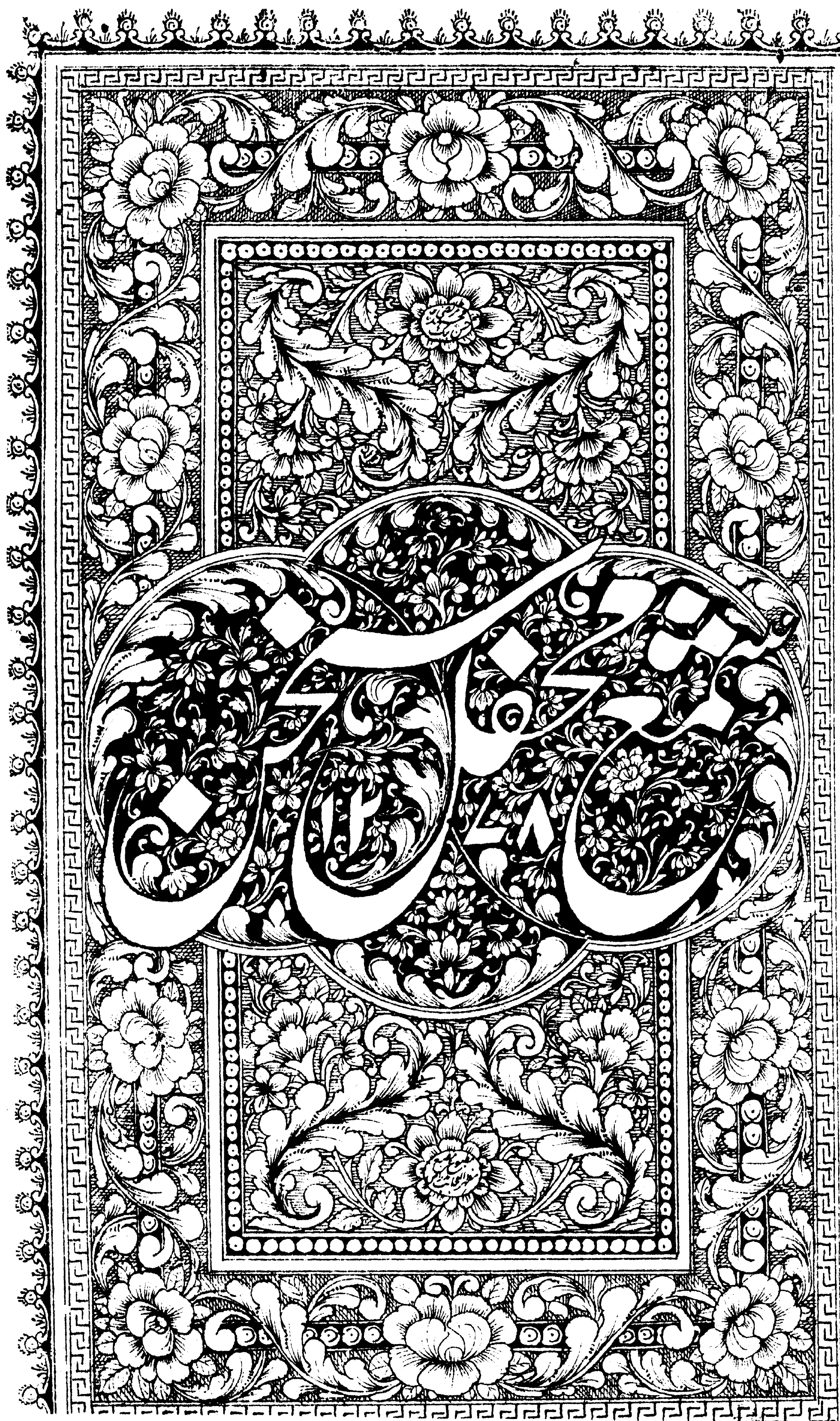


تا دور سپهر زرین نگار الطف

ماند به زمانه یادگار الطف

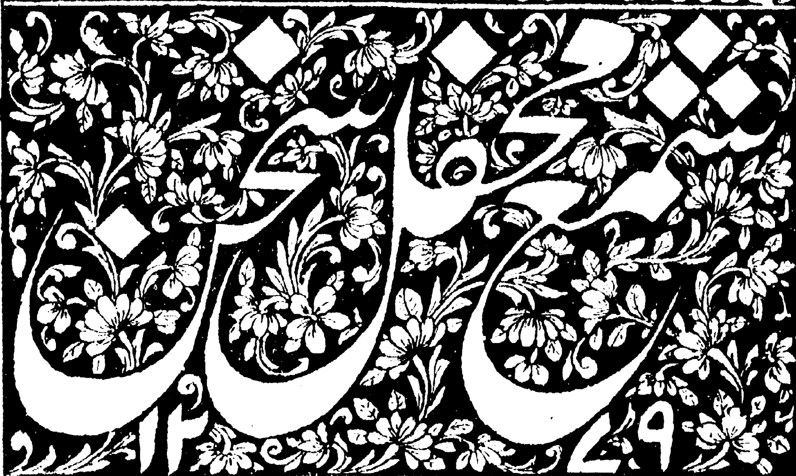
در خدمت لشکرت آید از جانب او

باشد به قبول التفات الطف

فهرست اسمای شعرای مندرجهٔ کتاب شمع محفل سخن

سخن باشنیدنی دارد | جلوه صنعت دیدنی دارد

مولفهٔ واقف اسرار علم و فن عارف رموز شعر و سخن سخنور شیرین
بیان یکتای شعرای زمان نکته سنج دقایق آگاه فصاحت گزین
بلاغت دستگاه نادر العصر کامل الدهر فضیلت مند عظمت پیوند
جناب اکرم و اشرف سید عبد اللطیف صاحب الحسینی متخلص به لطف مسمی به



که بکمالِ فصاحت و بلاغت و اقسام صنایع و بدایع مطبوع و منظور کافهٔ
انام و جمیع افراد خاص و عام گردیده نظر بر وفور خواهش
احباب روزگار و مشتاقانِ هر دیار من عجز آئین
ارادت گزین سید محمد جمال الدین عفی الله عنه

در مطبع مظهر العجایب مدراس بطبع پوشید تمام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

از حمدِ خدا گرفت خیرت شوکت | وز نعتِ رسول یافت جودت دولت
که حمد مرا نواخت گه جلوهٔ نعت | شادیّ دلم فزود نوبت نوبت

شادی باد نظارگیان این شادی خانهٔ تفرج را که از آراستگیِ انتظامِ محافلِ معانیِ سرور انگیز مزین - و از پیراستگیِ سرانجامِ تکلفاتِ صنایعِ مسرت خیز تزئین است - باعثِ تعمیرِ این ایوانِ عشرت نشان جلوه گریِ انوارِ تزئینِ لاثانیِ شادیِ میمنت آبادیِ صاحبزادهٔ بلند اقبال - صاحبِ جود و نوال - شمعِ انجمنِ دانائی - نورِ باصرهٔ بینائی - گوهرِ درجِ عظمت - اخترِ برجِ سعادت - عنوانِ صحیفهٔ شهامت - دیباچهٔ کتابِ کرامت - گلِ گلزارِ مردمی - بلبلِ شاخسارِ دلاوری - جلای حدقهٔ دولت - بهارِ حدیقهٔ سلطنت - جوهرِ تیغِ جرأت و جسارت - تیزیِ حسامِ دلیری و شهامت - مهرِ سپهرِ رفعت و منزلت - ماهِ برجِ رتبت و مرتبت - آبِ گوهرِ دریای عزت و نامداری - رنگِ یاقوتِ معدنِ عظمت و بختیاری - ناصبِ اعلامِ نیک خصالی - رافعِ رایاتِ خوش مقالی - اورنگ نشینِ کشورِ فراست و نکته دانی - محفل آرای

اقلیم کیاست و دقیقه گزینی - غرۂ ناصیۂ بلاغت - قرۂ دیدۂ فصاحت - چراغ دودمان همت
و جوانمردی - فانوس ایوان حمیت و نیک نهادی - فرازندۂ لوای داد و سخا - نوازندۂ طبل
فیض و عطا - حاکم اقلیم کرم گستری - فرمان روای کشور خلق پروری - ابر نیسان حاجت روائی -
ناخن انگشت مشکل کشائی - رونق چمن ابهت - نضارت گلشن سطوت - ستون بنای برج
بابِ سرای سروری - فخر امرای روزگار - سرحلقۂ ارباب عز و وقار - امیر دوران حاتم
زمان - سکندر شوکت - دارا صولت - جمشید حشم - فریدون شیم - سعادت قرین -
شهامت آگین - عالی همت - والا نهمت - عظمت نشان - رفیع المکان - دریا نوال - نیکو خصال -
فیاض بی نظیر - حامی برنا و پیر - خورشید کلاه - کیوان بارگاه - چشمۂ فتوت - منبع مروت -
گردون وقار - عالی تبار - امیر کبیر بی نظیر - روشن ضمیر فیض تخمیر - عمدۂ عمدگان جرأت نشان
جناب رفعت مآب - عظمت انتساب - حضرت نواب عمدة الدوله محمد نور الله خان بهادر
جرأت جنگ دام الله ظلال جلاله و ضاعف اقباله - خلف الصدق حضرت نواب عظیم جاه سراج
الامرا عمدة الملک اسد الدوله محمد علی خان بهادر ذو الفقار جنگ مد ظله العالی فرزند نواب
رحمت مآب - رئیس کرناتک - امیر الهند والا جاه امیر الامرا مدار الملک عظیم الدوله محمد عبد العلی
خان بهادر شوکت جنگ سپه سالار - ابن نواب امیر الامرا مدار الملک روشن الدوله حافظ محمد منور
خان بهادر بهادر جنگ - ابن فرمان روای پائین گهاٹ - نواب امیر الهند والا جاه عمدة الملک
آصف الدوله محمد علی خان بهادر ظفر جنگ سپه سالار است که نام عمدۂ آن سر دفتر عمائد روزگار
افسریست بر سر دولت موفور - و تارک پایه بلندان سر آمد اهل وقار نیّری است برادج سپهر نور
دریای همت لا تنا هیش موج زن جسارت و بهادری - و رعد حمیت بی نظیرش نعره انگیز
جرأت و دلاوری - رنگ آمیزی فیض عمیمش بهار افزای گلشن هر انجمن - و مشک بیزی خلق

گرمش معطر ساز مشام دوست و دشمن - بلندیِ سُلّمِ فکرِ رسا نا رسا برینهٔ آستانِ رفعتش نارسا و پستیِ
زمینِ فهم و ذکا بگلِ کُنهِ تفکرِ عالیِ رتبتش آسمان فرسا - خطوطِ کفِ زر بخشش نقشِ جبینِ
جود و نوال است که ازان حلِ عقدهٔ دلها تعبیر کنند - و صفحهٔ ناصیهٔ ضیا مایه اش لوحِ قسمتِ سعادت
و اقبال است که بران قرعهٔ تفوّق بر همچند زنند -

مثنوی

گلِ گلزارِ اقبال و سعادت / دُرِ دریای اجلال و کرامت
چراغِ خانهٔ والانژادی / نگینِ خاتمِ نیکونهادی
بهارِ روضهٔ شایستگیها / نگارِ چهرهٔ بایستگیها
فروغِ اخترِ طالع بلندی / ضیای کوکبِ اقبال مندی
بیاضِ دیدهٔ فهم و فراست / سوادِ گیسوی عقل و کیاست
به بحرِ عمدگیها بی بها دُر / خطابش عمدة الدوله بهادر
چو نامِ اوست ذاتِ او یگانه / ندارد همسرِ خود در زمانه
بود تا چرخ و مهر و ماه و کوکب / بود تا روز روشن در پیِ شب
خدا بر وی شفیق و مهربان باد / بر الطف مهر و لطفش بیکران باد

چنانچه رئیسِ مملکتِ عظمت و اقبال - جالسِ مسندِ جاه و جلال - سراجِ انجمنِ امارت
عمدهٔ ممالک کرامت - اسدِ بیشهٔ دولت - ذو الفقارِ معرکهٔ صولت - زیبِ
اکلیلِ شهریاری - زینتِ سریرِ بختیاری - مرکزِ دایرهٔ خلافت - قطبِ فلکِ
ریاست - خرد پرورِ دانش پژوه - سکندر شوکتِ دارا شکوه - نورِ دیدهٔ مملکت و
سالاری نورِ حدیقهٔ سلطنت و سرداری - نیّرِ برجِ حکومت و فرمان روائی گوهرِ دُرجِ

فتوت و عقده کشائی - آفتاب خاور جهانبانی - جوهر شمشیر کشورستانی - زبدۀ خواتین
والاهمم - قدوۀ خواتین معظم - عظیم الشان عمیم الامتنان عالی جاه - والا پایگاه سراج عز و علا
سرور امرا عمدۀ جهان ملک را ان جسان اسد صولت - مدار دولت - مقرب صمد - مقبول محمد صلعم
منظور علی سعید ازلی - خان جهانگیر بهادر عدیم النظیر - ذوالفقار جرأت - جنگ آزمای
جسارت - جناب فیض مآب حضرت نواب عظیم جاه بهادر مد ظله العالی بکمال سرور و
انفراح موفور ماده تاریخی که بتقریب این شادی مسرت آبادی فی البدیهه از زبان مبارک خود
بلغت عربی ارشاد فرموده - و صدف سامعۀ انجمن را از درر غرر بلاغتش مملو نموده - تبرکاً
و تیمناً حوالۀ قلم بهجت رقم کرده میشود - و خدیره معنی کلام الملوک ملوک الکلام را
بجلوه گاه تصدیق آورده میشود - تا این بارگاه نظم و نسق سخنوری را فرمان روائی و این مسند
دار الاماره نکته پروری را صدر آرائی باشد - و آن اینست -

اتّصل بزوجته نور الله بجاه

صنعت گری نیست که صنعتش بکارخانۀ سرانجام این کتخدائی سرخرو نگردیده - و کامل هنری
که کمالش درین بارگاه مسرت پایگاه خلعت قبول در بر نکشیده - علی الخصوص شعرای سخن آرا
و فصحای نظم پیرا چها جواهر زواهر منظومات برجسته و معانی دلبسته نثار شاهد تهنیت عشرت
طویت نمودند - و چها ابواب صنایع بدیعه و مضامین غریبه بر روی ارباب نکته دانی و اصحاب
دقیقه فهمی کشودند - که فروغ شموس مطالب و شگفتش چهره افروز روشن مزاجی است
و ضیای انجم بندشهای تازه اش بصارت افزای چشم تیز طبعی - سلک عبارتش
زنجیرهای زلف و سنبل - و رنگ معانیش طوق گلوی رخسار و گل -

قطعه

چه خوش قطعات تاریخ و قصاید	که حسن گلرخان بروی نثارست
کجای بلبل طبع حریفان	بیا کامد درین گلشن بهارست
بیای خامهٔ بهزاد و بنگر	چه این پرکاری و نقش و نگارست
خط خوبش چو خط خوبرویان	بگلزار تفرج سبزه زارست
زهی نظمش که گسترده ست دامی	دل اهل سخن در وی شکارست
در الفاظش معانیهای دلکش	نهال دلبری را برگ و بارست
غرض هر قطعه و هر نظمش الطف	بخوبی با بتان چین دو چارست

از انجا که من شیفتهٔ نظارهٔ خوبان سخن و والهٔ تماشای نیکوان علم و فن بلبل گلزار نکته آموزی پروانهٔ شمع بهره اندوزی - خار صحرای بیجمدانی - خاشاک کوی جهل و نادانی - احقر بندگان ضعفا ملقب به سید عبد اللطیف الحسینی و متخلص بالطف - عفا الله عنه - خو کردهٔ شوق صحبت پریرویان کلام موزون و طالب مقارنت شوخان معانی نزاکت مشحون گشته ام - نخواستم که اوراق منظومات تهنیت چنین تقریب شایسته بسان کاغذ زر دست بدست پراگنده شود - و بمرور ایام از دست برد حوادث زمانه یکبارگی از دست زمانیان رایگان رود بلکه می باید که مانند اوراق گل جمله در یک شیرازه ماند و جمعیتش شایان گلگشت آنرا بتفرج نامه رساند

قطعه

تا دور فلک زمانیان را	افتد عجبی متاع در کف
باشد بزمانه یادگاره	زین شادی و شاعران الطف

پس باجتماع قطعات و قصاید وغیره که از ذریعهٔ تلاش و جستجو بدست افتاد پرداختم و باین نیکو ترتیب داده به شمع محفل سخن که هم نام و هم تاریخ است موسوم ساختم

۱۲۷۸

اما در ایراد اسمای شعرای شیرین بیان رعایت ترتیب حروف تهجی منظور و مناسب افتاد - یقین است که از تقدیم و تاخیر اسمی بر اسمی ابواب کدورت بر روی خاطری نخواهد گشاد

رباعی

از خوان جلیل نان بکام همه ما | وز مائدهٔ کلیم من و سلوی
آن جمله ضیافت شکم بود و لطف | این ست ضیافت طبایع از ما

باسمه العظیم وبحرمة نبی الکریم علیه وعلی آله التحیة والتسلیم

حرف الالف

رقم زدهٔ سر دفتر عاید زمان منتخب امرای رفیع المکان پیشرو قافلهٔ ارباب فضیلت صدرنشین انجمن اصحاب خبرت - غازهٔ ابروی سخنوری - گلگونهٔ رخسار نکته پروری سرمهٔ دیدهٔ صنایع عجیبه - خال چهرهٔ بدایع غریبه - بهار گلشن خلق و تهذیب - آب و تاب گوهر امتیاز و تادیب - سعدیت مظهر مطالع سکندری - یکتای عالم - یگانهٔ بنی آدم روشن مزاج - جودت امتزاج - فاضل بی نظیر - محمد عبد الغنی خان المتخلص به امیر - ذات فایز البرکاتش مورد افضال الهی و مجمع کمالات نامتناهی باد

قصیده

مخفی مباد که هر یک شعر این قصیدهٔ حمیدهٔ بلاغت وثیقه مشتمل بر صنعتی و متضمن بر کیفیتی است که خاطر بیننده را شگفتگی تازه و طبع فهمنده را مسرت بی اندازه می افزاید

در صنعت براعت استهلال

بر برکشیده عروس جهان چه خلعت نور | که رنگ مهر ز شادی ست جلوه ظهور

در صنعت مراعات النظیر

این قصیده بحضور جناب نواب صاحب بهادر ... [illegible]

با هتزاز نسیم سرور تازه بهار ‌ ‌ ‌ شگفت غنچهٔ دلها چو لاله از باحور

در صنعت تجنیس

گشاده چشم پی مردم طرب زهره ‌ ‌ ‌ بچشم آنکه کند گرد راه سرمهٔ طور

مصرع اول در صنعت تشبیه و مصرع دوم در صنعت لف و نشر

زمین بنور مصابیح چون فلک گشته ‌ ‌ ‌ جهان و اهل جهانند رشک جنت و حور

در صنعت توشیح و صنعت سوال و جواب و نام شادی محل

بگفتم از خرد این چیست گفت شادی نور ‌ ‌ ‌ بگفتمش که کجا گفت در محل حضور

در صنعت مبالغه

شهی که از یم فیضش سحاب تشنه لبی ‌ ‌ ‌ مهی که در شرف و رفعت است غیرت هور

در صنعت تنسیق الصفات

شه عظیم و جلیس سریر امیر الهند ‌ ‌ ‌ پناه دولت و تزئین تاج و زیب قصور

در صنعت ترصیع

امیر اعظم و سردار آمران غیور ‌ ‌ ‌ شهیر عالم و سالار حاکمان و مهور

در صنعت عاطله یعنی غیر منقوط

عماد ملک اسد الدوله اسم اکرم او ‌ ‌ ‌ که ورد اهل دول آمده مساء و سحور

در صنعت منقوط

ببخشش شفقت فیض بخش نقش جبین ‌ ‌ ‌ ز تیغ تیز شفق بیز تن پی فغفور

در صنعت سیاقة الاعداد

یکم شکوه و دوم جاه و سومین حشمت ‌ ‌ ‌ ز چار سو بحضور توصف آصف محضور

۳ دو مصرع غیر منقوط

در صنعت متضاد

در رزم و بزم تو مریخ و زهره خائف و شاد　　ز مهر و غصه بهار و خزان خوش و رنجور

در صنعت مدح موجه

نماید آنچه بدریا دلی کفش فیضان　　درم طراز کند با مدیح یاد حضور

در صنعت مقطع

دل آرزوی در داد رس ز دی دارد　　ازان ز روی ادب آورم در راز دور

در صنعت رقطا یعنی یک حرف منقوط و یک غیر منقوط

شهی که پایه بلندی وی ببرد برج　　صفات و شان وی آید زمین کجا مجبور

در صنعت فوق النقاط

غرض نمود شبه ما نکاح فرزندش　　که هست نور نظر دار زبده منظور

در صنعت اشتقاق

عماد قصر شرف نام عمدة الدوله　　که پیش معتمدان شد بعمدگی مشهور

در صنعت لف و نشر مرتب

نشاط و بهجت فرخندگی هویدا بود　　ز بزم و مسند مسند نشین تجمل و فور

مصرع اول در صنعت معاد و فوق النقاط و مصرع ثانی در صنعت دو نقطه تحت حرف رابع از اول و دو فوق رابع از آخر

خوشا و فور نشاط و نشاط تازه لوا　　ادا می اهل سرود و سرود طلعت حور

در صنعت مکرر و مراعات النظیر در نصف هر مصرع

چمن چمن گل و ریحان جهان جهان مردم　　زمین زمین شده نعمات موج موج سرور

در صنعت استعاره

چو نافه که ببویش مشام تازه شود | طرب ز شادی فرخنده بخت نگ ظهور

در صنعت ایجاز

نثار کرد چو عقد گهر ز روی نیاز | هزار نظم شر با فلک بنظم امور

در صنعت تاریخ

سروش از سر بهجت بکفت لعل عظیم | چو بهر سال نمودم تفکر موفور

در صنعت حسن مقطع

امین کن بکلام خجسته ختم سخن | برآر دست دعا در جناب رب غفور

در صنعت متضادر

به بزمگاه جهان تا ترانه شادی است | ز سائبان سپهرست تا جهان محصور

در صنعت تفسیر

سپهر و ملک و سریر و زمان بکام تو باد | ز نصر و فتح و بقا و مدد سنین و شهور

در صنعت ملمع

همیشه چتر سر خلق باد سایهٔ تو | بفضل ایدک الله دائما بسرور

دیگر

طبغراء فرازندهٔ لوای دانائی و حکمت - فروزندهٔ شمع تشخیص و حدقت - فوارهٔ چشمهٔ خبرت و دانائی - نگین خاتم فراست و شناسائی - معالج امراض بدانی - دافع علل جانی - چهره افروز علوم متنوعه - تجربه آموز پیران جهان دیده - آبروبخش جواهر سخن نگین گوهر گران بهای بحر عزت و تمکین خوشگل خلاق یگانهٔ آفاق کرم ازلی حکیم اظهر علی

متخلص بہ اظہر صاحب عظمت و فائز برکت باد۔

قطعہ

بشعبان بست و دویم روز شنبہ ... برسم چتر زامر حق تبارک
زہی تاریخ بزم عمدہ شادی ... بگفت اظہر بہ عشرت مبارک
۱۲

دیگر

طبعزاد طوطی بوستان شیرین بیانی بلبل گلستان نکتہ دانی آب و رنگ چمن فصاحت
بلاغت۔ محمد علی متخلص بہ الفت مقصد مند و سعادت پیوند باد

قطعہ

بحمد اللہ چون شہزادۂ ما ... بہ تخت نوشہی بنشست مسرور
ز روی یمن سالش گفت ہاتف ... زہی شادی شدہ نور علی نور
۱۲۷۸

دیگر

طبعزاد گوہر گوش نازک خیالی۔ جوہر تیغ خوش مقالی۔ قاعدہ دان نزاکت
سخن پروری۔ سید افضل علی سلمہ ربہ۔

قطعہ

چو زیب مسند نوشاہی آمد عمدۃ الدولہ ... عیان فر جہانداری شدہ با زینت و سامان
شہنشاہ حقیقی گردد شاہی عجب نبود ... بیا بخت مبارک شد ہمایون فال سال آن
۱۲۷۸

دیگر

پریشان گوئی فروزندۂ این شمع محفل سخن۔ خادم مسند آرایان این انجمن۔ خوشہ چین خرمن
ارباب کمال۔ ذلہ بردار مائدۂ اصحاب قیل و قال۔ واصف قبقہ سنجان معانی برسند

مداح نکته فهمان مضامین دلبسته هیچمدان اضعف سید عبد اللطیف الحسینی
متخلص به لطف عفا الله عنه و غفر له

قطعه تاریخ عقد نکاح سعادت مصباح که بتاریخ دهم ماه ذی القعده سنه ۱۲۷۶ هجری مقدسه روز جمعه جلوه ظهور یافته

بیمنت چو نکاح تو منعقد گردید — بروز اسعد و تاریخ نیک وقت صباح
دلم بگفت به آداب سال تاریخش — گشاده عقدهٔ دلها چو بست عقد نکاح
۱۲۷۶

وله قطعه تاریخ تیاری شادی مینت آبادی ممدوح

جناب عمدة الدوله بهادر — تو عمده گوهری والانهادی
کرم زان هم که عقد از دست تو بست — هزاران عقدهٔ دلها کشادی
ترا شادی عمده شد چو منظور — به تیاری عمده حکم دادی
ز الطف عمده تاریخش بر آمد — مبارک عهد تیاری شادی
۱۲۷۸

وله قطعه تاریخ عقد جلوه مبارک و مسعود

عقد مسعود تراست چه تاریخ سعید — که ز هشتم سحر هفتم سوم باشد
روز پنجم بود و سال سعادت مقرون — هشتم هشتمی از سوم و دوم باشد
۲۷ — ۸ ۷ ۱۲

پوشیده نماند که قائل درین قطعه ماقبل هر یک اسم عدد لفظی محذوف و مقدر نهاده یعنی
از ماه هشتم که ماه شعبان است صبح روز هفتم عشرهٔ سوم که مقصود ازان تاریخ بیست و هفتم
بود و روز پنجم هفته که روز پنجشنبه است سال هشتم عشرهٔ هشتمی از صد سوم هزار دوم که مراد
ازان یکهزار و دو صد و هفتاد و هشتم باشد سو عبارتش چنان میشود که وقت صبح تاریخ
بیست و هفتم ماه شعبان روز پنجشنبه سال یکهزار و دو صد و هفتاد و هشتم هجری مقدسه عقد مسعود

منعقد گردید

وله قطعهٔ تاریخ جشن انصرام شادی میمنت آبادی

حظ شادی چو یافت آن ممدوح		عیش شد سربلند تا مریخ
ظاهر از خامه ام بطرز بدیع		شادی کام بخش شد تاریخ (۱۲۷۸)

ازین قطعه سوای مادهٔ تاریخ اعداد تاریخ بدوگونه برمی آید. یکی از اجتماع حروف اوائل هرچهار مصرع - و دیگری از اجتماع حروف اواخر هرچهار مصرع -

وله قطعهٔ تاریخ مبارکبادی شادی میمنت آبادی

جنابا تازه طرز جشن فرخ	۱۲۷۱	چو با صد زیبها ترکیب دادی
همین فرمود الطف سال تاریخ		مبارکباد این ترکیب شادی

۱۹۱۹ — ۱۸۶۲ — ۱۲۷۸

برای روشن ازک مزاجان روشن باد - که قطعهٔ هذا پنج قسم سنوات محتوی است. یکی سنه ۱۹۱۹ اکبرماجیت که در هندوستان رایج است از اعداد حروف مصرع اولی برمی آید. دوم سنه [illegible] جلالی که در فارس رایج است - از اعداد حروف مصرع ثانی برمی آید. سوم سنه ۱۸۶۲ عیسوی که از اعداد حروف مصرع ثالث برمی آید. چهارم سنه ۱۲۷۸ هجری مقدسه که از اعداد حروف مصرع رابع برمی آید. پنجم سنه ۱۲۷۱ فصلی که از اعداد حروف اوائل اواخر هرچهار مصرع برمی آید. سوای این نیز باید دانست که جملهٔ حروف این قطعهٔ سحرکار هفتاد و نه است که از انها بلارعایت ترتیب دوازده صنایع نادره جلوهٔ ظهور می بخشند.

اول باجتماع حرف اول - و چهل و نهم - و بیستم - و نهم - و چهاردهم - و سوم - و بیست و چهارم - و بیست و ششم - و سیزدهم - و دوم - و سوم - و چهارم - و پانزدهم - و چهل و ششم - و یازدهم - و پنجم - و سی و چهل و نهم - و پنجاه و چهارم -

حروف قطعات قطعه

۱ ج	۱۹ چ	۳۹ ه	۶۰ م
۲ ن	۲۰ و	۴۰ م	۶۱ ب
۳ ا	۲۱ ب	۴۱ ی	۶۲ ا
۴ ب	۲۲ ا	۴۲ ن	۶۳ ر
۵ ا	۲۳ ص	۴۳ ف	۶۴ ک
۶ ت	۲۴ د	۴۴ ر	۶۵ ب
۷ ا	۲۵ ز	۴۵ م	۶۶ ا
۸ ز	۲۶ ی	۴۶ و	۶۷ د
۹ ه	۲۷ ب	۴۷ د	۶۸ ا
۱۰ ط	۲۸ ه	۴۸ ا	۶۹ ی
۱۱ ر	۲۹ ا	۴۹ ل	۷۰ ن
۱۲ ر	۳۰ ت	۵۰ ط	۷۱ ت
۱۳ ج	۳۱ ر	۵۱ ف	۷۲ ر
۱۴ ش	۳۲ ک	۵۲ س	۷۳ ک
۱۵ ن	۳۳ ی	۵۳ ا	۷۴ ی
۱۶ ف	۳۴ ب	۵۴ ل	۷۵ ب
۱۷ ر	۳۵ د	۵۵ ت	۷۶ ش
۱۸ خ	۳۶ ا	۵۶ ا	۷۷ ا
	۳۷ د	۵۷ ر	۷۸ د
	۳۸ ی	۵۸ ی	۷۹ ی
		۵۹ خ	

وبیست وششم - وہجدہم - وہفتم - وچہل ودوم - وچہارم - وسی ونہم - وبیست ودوم
وسی وپنجم - وہفدہم - این عبارت برمی آید -

جلوۂ شادیِ جناب نوراللہ خان بہادر

کہ نام ہمایونِ نوشاہِ عالی جاہ است ثانی از اجتماعِ حرفِ چہارم - وبیست وششم
وپنجاہ ودوم - وششم - وبیستم - ونہم - وچہاردہم - وسی ام - وچہلم - وچہل وپنجم
وپنجم - وسی ودوم - وبیست وہشتم - وسی ونہم - ونیز پنجاہ ودوم - ودوم
وسی وسوم - وشصت وچہارم - ونیز نہم - ودوازدہم - وہفتم - ویازدہم - وچہل وششم
وپانزدہم - ونیز بیست وہشتم - وبیست وسوم - وسی وپنجم - ونیز چہل وششم
وچہل ودوم - ونیز چہل وششم - وبیست وپنجم - وسی وہفتم - ونیز سی ونہم - این عبارت برمی آید

بیست وہشتمِ ماگھہ سن یک ہزار ونہ صد ونوزدہ -

کہ ماہِ ہندی وسنِ راجہ بکرماجیت است - ثالث از اجتماعِ حرفِ دوم - ونہم
وچہلم - وسوم - وپنجاہ ودوم - وشانزدہم - وپانزدہم - وبیست وچہارم - وپنجم
ویازدہم - ونیز پنجاہ ودوم - وچہل ودوم - وبیست وہشتم - وچہل وسوم - وششم
وبیست وسوم - وسی وپنجم - وبیستم - وسی ونہم - وچہاردہم - وسی ام - وہفتم
وسی وہفتم - وچہل وششم - وچہل وہفتم - ونیز بیستم - این عبارت برمی آید

نہمِ اسفندار سنِ ہفت صد وہشتاد ودو

کہ ماہِ شمسی وسنِ جلالی است - رابع از اجتماعِ حرفِ چہارم - وبیست وششم
وپنجاہ ودوم - وششم - وبیستم - ونہم - وشانزدہم - وسی ام - وچہلم - وپنجاہ ویکم
وسی وسوم - وبیست ویکم - ویازدہم - وچہل وششم - وہفدہم - وسی وہشتم -

و پنجاه و دوم - و دوم - و چهل و یکم - و سی و دوم - و بیست و هشتم - و دوازدهم -
و سوم - و سی و یکم - و نیز بیستم - و سی و نهم - و چهاردهم - و پنجاه و پنجم - و بیست و سوم
و بیست و چهارم - و نیز بیستم - و هفتاد و ششم - و نیز بیست و سوم -
و هفتاد و یکم - و نیز چهل و ششم - و سی و پنجم - و نیز بیستم - این عبارت بر می آید
بیست و هفتم فیبروری سن یکهزار و هشت صد و شصت و دو -
که ماه انگریزی و سن عیسوی است **خامس** از اجتماع حرف چهارم - و بیست و ششم
و پنجاه و دوم - و ششم - و بیستم - و نهم - و شانزدهم - و سی ام - و چهلم - و چهاردهم
و بیست و یکم - و بیست و هفتم - و یازدهم - و سوم - و پنجاه و پنجم - و نیز پنجاه و دوم
و دوم - و چهل و یکم - و سی و دوم - و بیست و هشتم - و دوازدهم - و سوم - و سی و یکم
و چهل و ششم - و بیست و چهارم - و نیز بیستم - و بیست و سوم - و سی و پنجم - و نیز چهل و
ششم - و سی و نهم - و پنجاه و یکم - و هفتاد و یکم - و هفتم - و سی و هفتم
و نیز بیستم - و نیز نهم - و هفتاد و ششم - و نیز ششم - این عبارت بر می آید
بیست و هفتم شب برات یعنی شعبان سن یکهزار و دو صد و هفتاد و هشت
که ماه قمری و سن هجری است **سادس** از اجتماع حرف نهم - و چهل و سوم - و بیست و
چهارم - و بیست و هشتم - و چهلم - و چهل و پنجم - و سوم - و پنجاه و دوم - و بیست و ششم
و نیز پنجاه و دوم - و دوم - و سی و سوم - و سی و دوم - و سی و نهم
و دوازدهم - و پنجم - و یازدهم - و بیستم - و سی و پنجم - و چهل و ششم - و بیست و سوم
و سی و هفتم - و نیز بیستم - و نیز نهم - و پنجاه و یکم - و ششم - و هفتم - و چهل و هفتم
و نیز چهل و ششم - و سی و هشتم - و شصت و چهارم - این عبارت بر می آید

هفدهم ماه سن یک هزار و دو صد و هفتاد و یک
که ماه اروی و سن فصلی ست سابع از اجتماع اعداد حروف اول و آخر مصرع اولی که
ج ح است و حرف اول مصرع ثانی که ح ست و حرف آخر مصرع ثالث که خ است
و حرف اول مصرع رابع که م است سال تولد مبارک ممدوح معز که یک هزار و دو صد و چهل و
شش هجری مقدسه باشد حاصل آید ثامن از اجتماع حرف اول لفظ سوم مصرع ثانی که
ص ست و حرف آخر لفظ سوم مصرع ثالث که ف است و حرف چهارم لفظ اول مصرع
رابع که ر ست نام ماه عربی یعنی صفر که دران تولد ممدوح معز واقع شده پیدا می شود تاسع
از اجتماع اعداد حرف اول و آخر بیت اول و نیز حروف اول و آخر بیت ثانی که ج ی
ه ی باشد تاریخ ماه مذکور یعنی بست و هشتم که روز تولد است عیان گردد عاشر از اجتماع اعداد دو حرف
آخر مصرع ثانی که د ی باشد و یک حرف اول مصرع ثالث که ه است و دو حرف آخر
مصرع رابع که د ی است تعداد سالهای عمر همایون ممدوح معز یعنی سی و سوم که دران
ظهور شادی مسرت آبادی گردیده ظاهر میشود حادی عشر از اجتماع اعداد حروف
اول و آخر هر چهار مصرع که ج ح خ چ ی ه خ م ی باشد و نیز حروف اواخر
لفظین اولین هر دو مصرع اولی که ا و باشد سن یکهزار و دو صد و هفتاد و هشت هجری
مقدسه بابت وقوع جلوه گری شادی همایون بظهور می رسد - ثانی عشر چون
حرف اول مصرع رابع بر حرف اول مصرع ثالث افزوده بالای لفظین آخرین
مصرع اولی آورده شود مرکبی حاصل میگردد که ازان اعداد تاریخ نوشاهی ممدوح معز برمی آید
یعنی مه جشن فرخ

ولہ قصیدہ

بسکه اخلاق نکوی تو جهانگیر افتاد / جمع باشند بخوان تو امیر و آزاد

مهر یک گردهٔ نان مائده خواران ترا / نعمتت باد فزون خانهٔ تو باد آباد

ای گشاده دل و عالی همم و فیاضی / یافت افزون ز طلب لب طلب هر که گشاد

نیست در زمرهٔ نیکان جهان مانندت / نیک دل نیک عمل نیک شیم نیک نهاد

بخل و امساک به بزم تو چسان ره یابد / پاسبان در والای تو شد بخشش و داد

رفعت و مکنت ایوان ترا گر بینند / کوه از رشک بسر تیشه زند چون فرهاد

بی شمار از تو زر اندوز شوند اهل نیاز / همچنان باد متاع تو فزون از تعداد

امر و نهی ست عرض ذات تو جوهر باشد / خانهٔ دین متین را عمل تست عماد

پیش و پس لشکر دلها چو خلایق داری / چون نگویم ترا سرور اقلیم و داد

در کمالات تواضع که بود باعث فخر / همه شاگرد تو هستند و تویی یک استاد

جز هنرمند تقرب نپذیرد با تو / قدردانی هنر بسکه ترا خوش افتاد

عمدة الدوله بهادر لقب تست از آن / دولت از نسبت ذات تو شود عمده نژاد

اینک امروز بصحرای نشاط و عشرت / آهوی کام شکار است و دل تو صیاد

نفع عالم بود از فیض چنین شادی تو / نفع یابی تو با فضال خدا حسب مراد

مسند تهنیت رشک سریر جم شد / که بود جلوه فزا چون تو مبارک بنیاد

اهتمامی که درین جشن کنی لایق تست / کز تجمل تو خوشی و ز تو تجمل دلشاد

تا لطافت صفت طبع لطیفان باشد / لطف فرمایی الطاف تو بر الطف باد

وله قطعهٔ تاریخ رسم تقریب ختم

چون برآمد تقریب عمده / دل شاهی ز دیدنش بشگفت

سالِ عمدہ گدائے دل الطف | عمدہ رسم فقیر بیست بگفت ۱۲۷۶

ب

حرف الباء

طبع زادِ مصرعِ برجستہ سخندانی - مطلعِ غزلِ خوش بیانی - شاہ بیتِ قصیدۂ فہم و فراست سید کمال الدین متخلص بہ بصیرت مستوجب تحسین و آفرین باد

قطعہ

کرد شادی چو عمدۃ الدولہ | پُر شد از عیش جملہ آبادی
سالش از روی یُمن گفت سروش | شدہ پر نور و عمدہ این شادی ۱۲۷۶

ت

حرف التاء

طبع زادِ واقفِ اسرارِ لفظ و معنی - ماہرِ غوامضِ ابتدا - کلیدِ بابِ کشف و کشود شاہ غلام محمود متخلص بہ تائب - سالکِ مسالکِ صدق و صفا باد

قطعہ

عمدۃ الدولہ کرد چون شادی | کام بخشی سرور انگیزی
گفتم از روی ابتہاج سنش | شادیِ خوبِ نور انگیزے ۱۲۷۶

دیگر

دیگر

طبع زادِ سرایندۂ نوای خوش گفتاری - فرازندۂ لوای نیکوکاری کامیاب وارین محمد ٹیپو حسین سلامت بابشاشت باد

قطعہ سالِ بشاشت ۱۲

چون گلِ شادیِ آن گلزارِ جاہ | از نسیمِ فیضِ یزدانی شگفت
تازگیہای دلِ اہلِ جہان | عشرتِ شادابِ سالِ آن بگفت ۱۲۷۶

ث

حرف الثا

طبعزادِ بحرِ مواجِ نکته آموزی - گوہرِ تاجِ طبع افروزی - موجدِ قواعدِ سخن رانی موسسِ اساسِ ہمہ دانی - محققِ یکتای عصر - مدققِ یگانۂ دہر - مطلعِ معارجِ بلند تلاشی مقطعِ مدارجِ مضمون تراشی وحیدِ دوران فریدِ زمان روشن طبیعت - صاحبِ فضیلت افصح الفصحا - ابلغ البلغا - موردِ مراحمِ واہب سید مہدی الحسینی متخلص بہ ثاقب ذاتِ خجستہ صفاتش باعثِ رونقِ سخن و زینتِ انجمن باد -

قصیده

شکر لِلّٰه بجہان ہست سرور	بہرہ یابند ز مقصد جمہور
یعنی از شادیِ صاحبزاده	شده مدراس لعشرت معمور
زہره چون داشت دف مہر بکف	شد بر قصیدن بزمش مامور
عمدة الدوله بہادر نامش	صاحبِ دولت و رشکِ فغفور
از رخِ روشنِ چون خورشیدش	این جہان ماه صفت یافته نور
چون گدا بر درش افتد حاتم	بسکہ شد جود و نوالش موفور
گرمِ جرأت چو بجنگی گردد	ہوشِ رستم بپرد چون کافور
جشنِ این شادیِ فرخنده اثر	حق مبارک کندش تا دمِ صور
گفت ثاقب سنِ این جشنِ عظیم	شادیِ عمده و عیشِ پُر نور

ج

حرف الجیم

طبعزادِ فرزندِ ارجمند - سعادت پیوند - نورِ باصرۂ ہوشمندی - آبِ گوہرِ پایۂ بلندی - برخوردارِ لایق التبجیل - سید عبد الجلیل - فایزِ طوالت

عمر و ترقی درجات باد

قطعه

چو شد عمدة الدوله را کتخدائی
زنور مسرت جهان گشت معمور

دلم سال آن گفت از روی حیرت
چه نوشاه عمده چه شادی پر نور

۱۲ ۷۸

دیگر

دیگر

طبعزاد نواسنج کلام موزون - تازگی بخش سخن نزاکت مشحون مقبول اہل ہنر - سید جعفر خوش کام باد -

قطعه

شادی شایان تو عقد نشاط افزای تو
عید ما لوروز ما مطلوب ما بہبود ما

سال شادی ترا از روی دل طبع رسا
گفت ای بہروز ما شادی تو مقصود ما

۱۲ ۷۸

وله قصیده ہندی

عجب فیاض ہیہ دولت سرا ہی
کہ جس سے بہرہ ور شاہ و گدا ہی

نہ دیکھا ملک دکھن مین ترے سا
کوئی صاحب سخا ائیسا ہوا ہی

سخاوت کے حسابان جسکے لکھنے
دبیر چرخ بھی عاجز ہوا ہی

تری شادی کی شادی سے جہان مین
خوشی کا غلغلا ہر جا پڑا ہی

عجب الوان نعمت سے ہوی سیر
خدا کی خلق ساری جا بجا ہی

نئی شادی ہوی روے زمین پر
تماشا پھر کہان ائیسا بنا ہی

مرے احوال غربت پر نظر خوب
شہنشاہ آپ خود دل مین کہا ہی

خدایا رکھہ ہمیشہ اسکو آباد
تمامی خلق کا یہہ مدعا ہی

ح

حرف الحا

طبعزادِ عالمِ بی نظیر - فاضلِ روشن ضمیر - نکته فهمِ علومِ متنوعه - دقیقه یابِ فنونِ مختلفه - حلّالِ مسائلِ معقول و منقول - گره کشای مشکلاتِ فروع و اصول - واقفِ اسرارِ لوازمِ شعر و سخن - مولوی ابو الحسن غوامض آموز طلبای زمن باد

قطعه

چون شهنشاهِ ماشده نوشاه	غنچهٔ دل برنگِ گل بشگفت
هاتفم سالِ شادیِ عمده	آرزوی دلِ عظیم بگفت

۱۲۷۸

دیگر

دیگر

طبعزادِ آرایشِ دهِ بزمِ نکته گزینان - پیرایش بخشِ محفلِ دقیقه بینان - مهتممِ کارخانهٔ سخن میر ابو الحسن سلمه الله تعالیٰ

قطعه

مطرا شد چو باغِ کتخدائی	دلِ فدوی برنگِ گل شگفته
سنش چون خواستم از بلبلِ فکر	بود بیجد خجسته عقد گفته

۱۲۷۸

دیگر

دیگر

طبعزادِ دانندهٔ محاورهٔ خوش کلامی - دریابندهٔ اسرارِ نیکنامی مقبولِ بارگاهِ مجید عبد الحمید کامیاب مقاصد باد

قطعه

جشنِ شادیِ عمدة الدوله	ساخته فیض یابِ عالم را
سالِ تاریخش از خوشی هاتف	رسمِ شادی مبارک گفت

۱۲۷۸

دیگر

طبعزاد سالک مسالک طریقت ـ واقف منازل حقیقت عارف حق آگاہ حرمت علی شاہ دام محبتہٗ

بیت ہندی

سیراعدا فدا بر رب انام ہے آباد شادی خانہ مدام

ولہ قطعہ ہندی

تری شادی سے گلزار جہان مین	برنگ گل زمانے کا ہنا دل
سن اس شادی کا کیا از روی بلبل	خوشی جم جم مبارک ہو کہا دل

ولہ قطعہ ہندی

ہنا جس وقت ہنا شہزادہ	بخدا وند عظیم و ہادی
ای مہ فیض تو دن رات اپنی	آل و اولاد کی دیکھے شادی

دیگر

طبعزاد صاحب طبع جودت قرین ـ لایق تحسین و آفرین ـ کامیاب و مقصد مند کونین ـ سید حسین ـ خوش وقت و خوش حال باد ـ

قطعہ ہندی

عمدہ ہی شادی شادی محل مین	تیری بدولت ای شاہ خوش خو
سید دعاگو تاریخ اسکی	کہتا ہی تجھکو نوشہ خوش ہو

حرف الخا

طبعزاد سرو آزاد بوستان سخن گستری ـ دلق پوش خانقاہ نکتہ پروری چہرہ

آرای زبان آوری - سید شاه عبدالخالق قادری - متخلص به خلق

نیک نهاد و خوش آئین باد

قطعه

چو صاحبزادهٔ ما کتخدا شد
بحق نون و یاسین و تبارک

سنش جان و دل خلق ثناگوی
مکرر گفت این شادی مبارک ۱۲

وله قطعه ہندی

تری عمدہ شادی کے افضال سے
بر آئی زمانے کی امید ہی

سن اسکا دم جلوہ لکھا یہہ خلق
بہم جلوہ ماہ و خورشید ہی ۱۲

وله مثنوی

بیا ای خامهٔ اعجاز پرواز
بمدح خسرو دوران سخن ساز

که شد دور کهن از کهنگی دور
جهان با نو بنو شاهی ست مسرور

زمین از عیش چون مستان فتاده
فلک از مه کلاه کج نهاده

شگفته هر طرف بستان عیش است
بهر جانب سر و سامان عیش است

ز جوش نوبهار اندر چمن گل
نمی گنجد دمی در پیرهن گل

بآب و رنگ رخشان غنچه بر شاخ
ز گل سرو چراغان گشته بر شاخ

می و مطرب بهم یکجاست امروز
دگر گردون بکام ماست امروز

ز عیش کتخدائی جهاندار
طرب را گشت دیگر گرم بازار

توصیف رسم بری

دورویه چون بهار آئینه بستند
صف گلزار زو بر هم شکستند

ز هر سو آن گلستان پر ز گل — به گل بگرفته آیین تجمل
نه شادی از بهارش نه خزان غم — بیک آیین گذرد چار موسم
ندیده صدمهٔ گلچین گل او — چو زلف یار دلکش سنبل او
گلش از خار دامان را رهانده — چو گلبن پا بگل نخلش نمانده
ز شادی بس شگفته همچون دل شاد — نه از آب احتیاج او را نه از باد
چمن از رشک او در خاک خفته — ز هر جنسی درو گلها شگفته
خزان نگرفته کار گلشنش تنگ — بهارش جاودان مانده یک رنگ
خس و خار خزان زو پاک رفته — گلش بی منت بادی شگفته
خزان گر برگ و گلشن تا زد — نه بر چیده گلش هم رنگ بازد
ز بس حسنی بهر بخشش که بی سوز — دمانده شاخ گل با هم بیک روز
ربوده دل بد انسان باغ آیین — که قرطاس از مضامینهای رنگین
دو جانب تختهای گل همراه — خرامان اندر روشش سانچق شاه
ز آب و رنگ آن باغ خرامان — نموده عالمی را گل بدامان
شگفته گلشن نازک ادائی — بدوشش عالمی بگرفته جائی
تو گوئی همچو گل بس با مرادی — چمن بر سر زند از جوش شادی
بد انسان غلغل نقاره بر شد — که گوش آسمان زان صدمه کر شد
بهر سانچق از دست دهل کوب — زبان هر کورگه نو کردی از چوب
نوای کرنا عیسی نفس بد — که زو دلهای مرده زنده می شد
بدان سان در جهان افتاده زو شور — که می جست از طرب بهرام در گور

در توصیف رسم شب گشت

بیا ای ساقی مهروشنابی | بجام ماه پر کن آفتابی

شب مهتاب آن جلوه فروز است | که تابش آفتاب و سایه روز است

نجومش غیرت آن مهر باشد | که در برج حمل دارد شرف صد

چنین شب دیده لیلی ندیده | که صبح از چاک دامان قیس گشته

نخواهی یافت ساقی همچنین شب | رسید از صد دعای روز این شب

بگردان از می شادی مرامست | نگارم حالت این لیل یکدست

دران شب کرد شب گشت تفاخر | جناب عمدة الدوله بهادر

شبی چون مردمک روشن سوادی | چو زلف دلبران دلکش نهادی

گشوده صد در فیض الهی | چو نور دیده پنهان در سیاهی

فروغ او قدم بگذاشته پیش | زده از دعوی بهروزی خویش

ز مصباح قنادیل درخشان | زمین را چون فلک کرده درخشان

بهر سو شمعهای جلوه افروز | نموده زلف شب را چون رخ روز

چو انجم انجمن زد پر بهاری | صف اندر صف قطار اندر قطاری

ز قندیل چمن هر سو بهاری | درخشان اختر دنباله داری

ضیای شمع کافوری بفانوس | چو نور مردمک در پرده محسوس

به پرده اندرون بیرون ز پرده | چو نور چشم یکسان جای کرده

خلیل گرد نظاره آتش سفت | ازان آتش بر او گلزار بشگفت

فروغش شعله نور آنچنان زد | زمین بر چرخ طعن از صد زبان زد

ز هر سو بزم بس در بزم می سوختند | تو گوئی چرخ از گلشن برافروخت

الا ای مطرب خوش‌گو نوائی — که دارد سینه سوزان هوائی
دم عیسی برآر از جیب آواز — لبی چقبان و صد خلقی زنده می‌ساز
برقص آید دلم چون مفلس از گنج — صریر خامه‌ام گردد نوا سنج
طوایفهای رقص از نغمه سازی — فکنده هر طرف دستان درازی
بهم عیسی بدم یوسف به اطوار — ز لب زنده کن و از چشم بیمار
جبین لوحی درو از رنگ غازه — رقم‌های شهیدان تازه تازه
دو چشم مست شان پیمانهٔ می — جهان را ساغر هستی پر از وی
نگه ناوک زن و مژگان سنان زن — کمند کاکل شان طوق گردن
غرض هر یک ز سر تا پا بلائی — براه عاشقی غارت نمائی
ز نور پنجهٔ رخشان چو خورشید — برآمد صبح لاکن صبح امید
ز مشعلها هزاران پنجه بر راه — عیان چون پنجهٔ مهر و سحرگاه
ز مشعل بین که حالی بس شگرف است — بنور ماه صد انگشت حرف است
زمین را مشعل آن سان زر فشان کرد — دراز از شعله بر مه صد زبان کرد
برو مه از ضیا کی دست یابد — فروغش پنجهٔ خورشید تابد
جهان را آن روشنی از بس برافروخت — که شب چون دود بر مشعل همین سوخت
کجائی ای پری زاد گل اندام — می آتش لباسی ریز در جام
که نوک خامه چون مشغب شود تیز — چو نیسان کلک من گردد گهر ریز
بدان سان بشگفم تا در نگنجم — چو گل در پیرهن دیگر نگنجم
چو شد آرایش شب گشت کامل — سوی پیرایه آمد شاه را دل

نخست از چهره کرد آغاز تزئین ‌ ‌ چه چهره خیره زو چشم جهان بین

ز چهره چهره را رنگ دگر داد ‌ ‌ بشاخ گل گل دستار بنهاد

چه بشگفت آن گل دستار بر سر ‌ ‌ ز سر سبزی فزودش حسن دیگر

چو گل پس خلعت رنگین به بر کرد ‌ ‌ ازان گل گلشنی را بهره ور کرد

گریبان مطلع نور الهی ‌ ‌ ازو یک ذره از مه تا بماهی

چه مطلع مطلع انوار جاوید ‌ ‌ ازو تابان هزاران صبح امید

بهار آستین از دست وارد ‌ ‌ که شمعی سر ز فانوسی برآرد

دُر افشان دستش از دریا نه کم بود ‌ ‌ که ساعد موجهٔ بحر کرم بود

نمودی آستین و ساعد از تاب ‌ ‌ که ماهی غوطه زد در بحر سیماب

هزاران موج از رحمت نمودار ‌ ‌ ز چین آستین بر دست دربار

بجنبش دیده چون گلچین فدائی ‌ ‌ بهارستان چین زد رونمائی

ز دامن جامه اش گلها بدامان ‌ ‌ چمن در روی خیابان در خیابان

گل نظاره را دامانش مامن ‌ ‌ ز قامت یک قیامت بر دامن

کمر از کهکشان گرد کمر بست ‌ ‌ چو مه پیرایه از هاله بر بست

بگردش آن میان بند درافشان ‌ ‌ چو اختر گرد مه گرد بدرخشان

کناری موج دریای ظفر بود ‌ ‌ بزیر قبضهٔ او بحر و بر بود

ببازو بست آن خورشید خاور ‌ ‌ جواهر کار بازوبند خوشتر

که بر روی نقش اعظم بود کنده ‌ ‌ نگین هر نقشش سر افکنده

نگاه دربا و پای تیز گامی ‌ ‌ جهان گرد ابرشی دلدل خرامی

مرصع از زر و گوهر سراپا — به پیشش کند برق و باد را پا

تمرسی که گر بر کاوه آید — بیک تک آسمان را طی نماید

زنقش سم که افتد در تک و دو — برآید از فلک هر شب مه نو

درخشان زین به پشت باد پائی — چراغی بود روشن بر هوائی

وزین آن شیردل زانسان نماید — که مهری از اسد تابان برآید

نمودی شاه بر زین در نظاره — چو در برج شرف فرخ ستاره

ز زین و باد پا آمد دگر یاد — روان تخت سلیمان بر رخ باد

بده ساقی می من مستادیم — ازین آتش بزن آبی برویم

زگرمی طبع من تا تیز گردد — قلم بر صفحه ام گلریز گردد

زمن تا وصف آتشبازی آید — خلیل کلکم آتش گل نماید

زهر سو گرم تازان پری وش — چو گلبازان به بازیهای آتش

ز آتش گلشنی هر سمت چیده — سمندر وار در آتش خزیده

شگفته هر طرف گلزاری از گل — گلش از آتش و از دود سنبل

ازین شادی بهار آن گونه زد جوش — که آتش گشت از عشرت چمن پوش

بر آن گلهای آتشبار خوش رنگ — زبانها بلبلان سر آهنگ

همه از سوز دل با ناله دمساز — بگل چون بلبل از هر سو به پرواز

خیال آتش گل سوختن زانسان — که گل می ریختی هر ناله شان

بگل گلبن علم زان گونه افراخت — که گردون نه طبق زین خرمن انباشت

خموش ای خلق تا کی مدح سازی — درین بیدای ناپیدا چه تازی

حرف الدال

طبعزاد شگفتہ جبین کلام پسندیدہ - صندل سینہ مضامین برگزیدہ - رای جودت نہاد - دیبی پرشاد - براحت و آرام باد -

قطعہ ہندی

ای عمدۂ امیران ای نور چشم احسان اللہ کیا پہلوان جرات میں تجھکو ہران
دولت ہی تجھ پہ نازان گھر تیرے شوکت و شان تجھکو بفیض یزدان یہ سا سلطنت ملی ہی
شادی کا تیری چرچا کیونکر نہووے ہر جا نوشاہ بن سراپا محفل میں جب تو آیا
خورشید محفل اسکا تب سال نیک و زیبا دل نے خوشی سے بولا یہہ فیض کا ملی ہی

حرف الذال

طبعزاد موج دریاے رزانت - فوارہ حوض ذکاوت - صاحب طبع فراست قرین سید درویش علی متخلص بہ ذہین - تیز مزاج و تنحرا متزاج باد

قطعہ

صیت شادی عمدۃ الدولہ
از زمین تا فلک رسائی کرد
سالش از روی انبساط مرا
گفت ہاتف چہ کتخدائی کرد

حرف الرا

طبعزاد سخن گوی شیرین بیان - وفقیہ رس نکتہ دان - چہرہ آرای کلام موزون رونق افزای تازگی مضمون - بہار گلشن فصاحت و بلاغت - نسیم چمن ملاحت و متانت - سرو جویبار فہم و ذکا - غلام محی الدین خان متخلص بہ رجا فروغ جبین تہذیب صفات - تہیای چشم تکمیل کمالات باد -

قطعه

بطفیل محمد عربی — رسم شادی است افضل و عمده

خوش سلش از سر کرم دل گفت — جشن شادی عمدة الدوله

ولہ رباعی

هر غنچه ز فیض تست مشتی پر زر — هر بحر ز لطف تو چو کان گوهر

ای منبع جود چون نمایم وصفت — من هر چه بگویم تو از آن بالاتر

ولہ نظم

از شام کفر گشته دل عالم سیاه — در تیرگی است رونق اسلام چون نگاه

از صبح لطف خاص عطا ساز تاج و تخت — ای ربی العظیم بشاه عظیم جاه

ولہ قصیده هندی

ذکر کے جب وہ اپنے منہہ مجھکو دکھلانے لگا — بنگیا سایہ مرا آئینہ ہیبت نما

دیکھ کر گندم نمائی جو فروشی فلک — گردش ایام کو سمجھا ہی مین نے آسیا

ورطۂ بحر الم کا جب سے دل غواص ہی — بادبان مژگان ہی کشتی چشم تلی ناخدا

جسم کاہیدہ کو ہر سو کھینچتا ہی اضطرار — معدن سیماب میرے واسطے ہی کہربا

جب تپ عسرت کی شدت ہو گئی حد سے فزون — تب مرے احباب عیسی فکر نے نسخہ کہا

ہی یہی تشخیص اب یہان سے وہان کیجے گذر — ہمسر جمشید ہی جس جا کا ہر ادنی گدا

شام نکبت کیون نہ صبح عید سے ہو گی بدل — پنجۂ شمس و قمر ہی جس جگہہ دست دعا

دل نے سنکر مژدۂ جان بخش کہہ اتحاد مین — بوریا اپنا ہمین اب ہوویگا ظل ہما

بس اسی دم ولولے سے کیا ہی فرط شوق مین — حسب یہ مطلع بے ساختہ موزون ہوا

اسم عالی کیا نگین عرش پر لکھا گیا
آپ کے اخلاق کے گلزار کا لکھتے ہیں وصف
جسم والا ہی سراپا گلستان باغ حلم
ہی بن ہوے منور ہین مہ تابان کا نور
کس طرح ہووے ثناے مدّ ابرو مرتسم
ساغر صہباے عشرت کیون نہ آنکھون کو کہون
کہیا دل درمیان عارض کے ہینی دیکھ کر
مین نے جانا ہی دابرو کا بھر دل سے مثال
مصحف رخسار کے خط کا کرون کیونکر بیان
کیون نہو اک دم مین زندہ میرے پژمردہ حواس
کس طرح وصف لب و دندان رقم مین اب کرون
مرتسم ہوتے ہی اوصاف چہ سیب ذقن
کسطرح اسکندر و رستم کو ہم پنجہ کہون
بحر کف جوسے بنا ہے کیا عیان ہی کدست
سینہ بے کینہ والا کی لکھون کیا صفت
مجھ سے کیونکر عدل و نصفت کی صفت ہو مرتسم
چیونٹی اب فیل کی ہوتی ہے ہر دم کفیل
اسقدر باغ زمانے مین ہی رنگ اعتدال
رزمگہ مین دیکھ کر شمشیر خون آشام کو

ہو گیا کرسی نشین سکہ تمھارے نام کا
بنگیا سایہ ہمارے کلک کا پاے صبا
قد عالی ہی تمھارا سرو بستان وفا
اور سراسر ہی جبین آئینہ اہل صفا
نور کے سورے پہ بسم اللہ کاتب نے لکھا
مست یکسر ہی دو عالم صاد دو چشم کا
مہ پہ ہی انگشت اعجاز شہ ہر دوسرا
شمع کافوری درون طاق کعبہ کہہ گیا
ترجمہ ہی سورہ یوسف کا یا ہی نور کا
آپ کے لب سے ہی پیدا موج آب بقا
سر بسر لالہ کے گل مین گل کیا ہی موتیا
رتبہ یوسف مری آنکھون کی پتلی کو ملا
طاقت و زور ید اللہی تمھین حق نے دیا
موج اعجاز دریاے کرم کا ماجرا
گنج لطف مصطفی ہی مخزن فضل خدا
نیش سرطان مین سمند کا مقرر گھر ہوا
اور کتان کے واسطے صابون بنا ہی ماہ کا
چاک کانٹے سے بھی ہوسکتی نہیں گل کی قبا
چشم حیرت کیون نہووے جوہر تیغ قضا

حسن و جمال کی گلگون کی ہو کیونکر صفت
رشکِ صرصر گر کو جسکی سمجھتی ہے صبا

ہو گئے ہیں عکس اور سایہ گرے گر فرش پر
حکم توسن کو اگر ہو جاوے اُسدم جستن کا

ق

شش جہت کے سیکڑوں تا ہی اُن حسینی سے دو
عکس وان سے سایہ بھاگے ہو نہیں سکتا جدا

ہان اب ان کرم کی کس طرح ہمت لکھون
مہر و مہ کو جس جگہہ رتبہ نمکدان کا ملا

لیکن بیچ خرد و کلان محفوظ ہمت پر خورشید
شرق سے تا غرب ہی خوانِ کرم وا آپکا

وصف لکھنے سے قلم میرا ہے کیونکر نہ برق
ہی مہِ نو ناخن یا ماہِ کامل نقشِ پا

ای بہ لجا و ماوای مسلمانانِ دہر
ذاتِ عالی کے سوا ہی کون راحم دوسرا

عالمِ غربت مین ہو گئی بیکسی پہنچی ہی رنج
اب وطن کو اپنے ہم پہنچین تمھین دیتے دعا

بارِ قرض و خرچ کی افراط اور تفریط سے
قید سے بدتر ہوی مجھکو مری ظلمت سرا

اور سبکدوشی ہمین ہو فکرِ رنج و دہر سے
کر دیا جورِ فلک کے بار نے ہمکو دوتا

روز افزون آفتابِ عمر و دولت آپکا
فیض بخشی پر رہے ہر اک کے حسبِ مدعا

حق تعالیٰ دے کوئی فرزند ایسا نامور
عادل و راحم ہو مالک ربع و ہفت اقلیم کا

اور انکے دشمنِ مخلص نما پر ای اِلٰہ
رات دن پھرتی رہے جورِ فلک کی آسیا

ای رجا اک مقطعِ تاریخ پر مطلع ہو اور
دمبدم جسپر مضامین سیکڑون ہووین فدا

الله الله رسمِ شادی سے چمن کا گل کھلا
جلوہ گر عالم مین جب نوشہ محمد مصطفےٰ

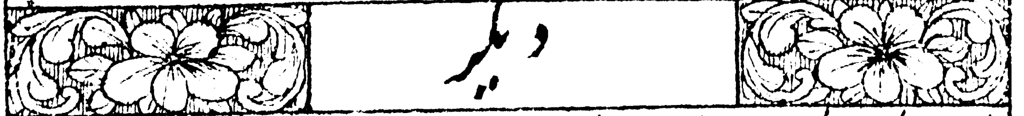
چو طرف گلبانگِ عشرت خیز جب ہونے لگی
غنچۂ مضمون گلِ دل سے شگفتہ ہو گیا

وجد بن جانے لگی جوشِ مئے عشرت کی دھوم
قلقلِ مینا کی نا سے کلک سے آکر صدا

زنگ کا وصف لکھنا چاہتے ہی یک قلم
مژدۂ عشرت صریرِ کلک سے حاصل ہوا

دل نے بولا سن خوشی سے کر سرِ اعدا کو دو
لطف ایسا عمدۃ الدولہ کی شادی مین بنا
۸۷ ۱۲

روز افزون عشرت جاوید ہو تمکو حصول | سر پہ ہووے سایۂ حق پشت پر مشکل کشا
ای رجا لازم نہین ہی طول گوئی اب تجھے | حاجب آداب کہتے ہین کہ بس لب بستہ ہلا

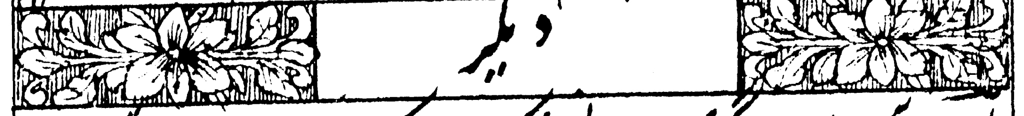


دیگر

طبع زاد طغرای منشور سخن طرازی - نقش سیمای انشا پردازی - حسن افروز شاہدان نکات دلپسند - چہرہ آرای عروسان کنایات نزاکت پیوند - مشتہر اسرار تشبیہات تازہ - مظہر آثار استعارات بی اندازہ - سحاب دریا بار عزت و مرتبت عظیم - میرزا رحیم اللہ متخلص بہ رحیم - جوہر حسام نازک خیالی لمعہ برق خوش مقالی باد -

قطعہ

از فروغ شادی فرزند او | شد منور جملہ دربار عظیم
سال این تنویر اعظم از دلم | طبع روشن گفت انوار عظیم



دیگر

طبع زاد آب و تاب گوہر سخنرانی - دریکتای بحر نکتہ دانی - واقف اسرار تقلید و تجرید - غلام عبد الرشید - خرم و خورسند باد -

قطعہ ہندی

اس شادی مین در حضور اعلی | گذرین بہت ای کریم تاریخ
پڑہی یہہ عجب نوید ہاتف | اب کار دل عظیم تاریخ

ولہ قصیدہ ہندی

یمن حمد و ثنای شاہ غیور | جلد ہی اب جلوس تخت حضور
بارگاہ عظیم ہی مسند آرا | خلع و نوروز سے خلق سب مسرور

شادی نور اللہ خان بہادر کی … بارک اللہ حسن سے معمور

روشنی حق سے شادی زیبا نہ … صاف لکھوں تو ہو کتاب سرور

ہو عنایت بہ زہرہ و کعبہ … صدقہ یکتائے اسے پر نور

دیگر

طبعزاد تیز فہم بلند قیاس۔ ذکی الطبع نکتہ شناس۔ دقایق آگاہ محمد رحمۃ اللہ۔ شادکام و نیک انجام باد

قطعہ

شود شادمانی ز شادی زیادہ … بحق تبارک بخاوندِ ما

دلم بی سر و شمنش گفت سال … کہ شادی مبارک بخاوندِ ما

۱۲ ۷۸

دیگر

طبعزادِ مقبول ارباب سخن۔ برگزیدۂ اصحاب علم و فن۔ فراست انتما سید حسن رضا منظور اہل کمال باد

نظم

شادی مبارک با زینت فر … الوان نعمت معموم اکثر

مسعود و مقرون باد ا ہمیشہ … ہاتف بگفتا زین دو اختر

۱۲ ۷۸

حرف الزا

طبعزادِ مظہر اشراقات نکتہ جوئی۔ موردِ تجلیات مدح گوئی۔ صدقت مناظر ارا مظاہر۔ محمد زین الدین متخلص بہ زائر۔ خوش گو و خوش خو باد

قطعہ

دیگر

دیگر

ز

درین ایام زین شادیِ عمده	عجب جشنی بعالم گشت برپا
چو سالش خواستم از روی بهجت	سروشم جشن شادی خوب گفتا

س

حرف السین

طبعزاد آبروبخش گلشن حذاقت - چهره افروز گلبن حکمت - مزاج دان سخن گوئی نبض شناس نکته سنجی - وشوار پسند وقت گزین - حکیم سعدالدین متخلص به سعد امتزاج بخش اخلاط شیرین مقالی باد

قطعه

جناب عمدة الدوله بهادر کدخدا گردید	مبارک جلوهٔ آرای جهان سازد ترا شاها
ز فرط شادمانی سال تاریخش سعدالدین	رئیسانه شده شادی ز لطف رب خرد گفتا

دیگر

دیگر

طبعزاد جلیس محجبهٔ فهم و ذکا - انیس شاهد طبع رسا - حریف بزم یکرنگان ردیف ارباب مخالصت نشان - جلوه گر منصهٔ محبت و مخالطت - سید محمد متخلص به سرعت - نشاط افزای محافل احباب و مسرت بخش مجالس شیخ و شاب باد

قطعه

بحمدالله چه شادی کرد شاهان عمدة الدوله	کهی چشم زمانه هم ندیده احسنین شادی
چو سرعت خواست تاریخ همایون یک ز هاتف	ز روی وجد گفتا شادیِ فرخنده آبادی

دیگر

طبعزاد لوح شهیر سخن خوب صفحهٔ اظهار معانی مرغوب - سوانح نگار اقلیم فصاحت متاع مطبوع بازار بلاغت نوک سنان عزت و تمکین سید عبدالستار سنین

رنگ افروز گلزار اختلاط و بهار افزای چمن نشاط باد۔

قطعه

چونکه شادی عمدة الدوله بکرد	غنچهٔ دلها برنگ گل شگفت
سال شادی نشاط و ابتهاج	کدخدائی کدخدائی چرخ گفت

ش

حرف الشین

طبع زاد نسخهٔ مستحبهٔ فراست۔ مقوی دل و دماغ ذکاوت۔ معالج اقسام اسقام کلام۔ صاحب مزاج زیرک و طبع فهام۔ تازگی بخش نازک خیالی۔ حلاوت افزای شیرین مقالی۔ برگزیدهٔ سخن سنجان معاصر۔ حکیم گذارش خان متخلص به شاعر باعث تفریح طبع نکته سنجی۔ و موجب تقویت مزاج ادب بندی باد

قطعه

از کمال بخشش رب عظیم	کدخدا چون عمدة الدوله گشت
گفت تاریخش بصد شادی دلم	عمدهٔ اهل دول نوشه گشت

دیگر

دیگر

طبع زاد جولان مزاج و تیز فکرت۔ عالی ذهن و جوان طبیعت۔ نکته فهم و دقیقه گزین آبرو بخش کلام شیرین۔ یادگار جناب نحیف۔ محمد صادق حسین متخلص به نحیف

برخوردار ارجمند خجسته کردار سعادت پیوند باد۔

نثر که هر فقرهٔ اش مادهٔ تاریخ است

تهنیت نامهٔ کوکب برج جلال۔ گلدستهٔ آداب دلفریب بهار اطوار۔ زینت دفتر دعاگویان امیدوار باد۔ در این نولکهٔ گلستان شادی جاودانی۔ آن گلهای چمنستان

کامرانی - بی بار رجان فرسای خزان - مطلع انوار پر بهارست - عندلیب ترانه سنج
این طبع مسیحا اعجاز - بزم نزهه فرحت و سرور ابدی - زیب جهان و رشک هزارست -
باغبان بسیط عالم - نهال پر نور وجود آن ابر کرم را - بارآور نوید مقاصد صوری
ومعنوی کناد - هواخواهان را بکامیابی رسا ناد - زیاده ازین چه عرض نماید
مولف بنده نحیف صادق حسین شریف -

وله غزل

چه شادی چون محبت شوق او شد عام در دلها
زهی راهی است این که هر او خاص ست منزلها

بمشعل سوزی روی زمین داغ از دل مه شد
بتاب نور از ظلمت نباشد هیچ حایلها

خوشا آن گوهر نوری که از بهر تماشایش
زبس قالب تهی شد حامل بحر ست ساحلها

عجب نبود شوند انجم چو صرف کار این شادی
بکار کس درینجا بحر و کان رانیست حاصلها

شریفا خاطر محزون من صرف مسرت شد
زفیض عمدة الدوله بهادر نیست مشکلها

وله غزل

شهرت نظم شریفم چار سوست
از نمایش من سخن را آبروست

در مقام فهم هر هر جز و خویش
عقل من با عقل کل در گفتگوست

ظاهر آن پی بمعنی برده است
باطنم را حسب ظاهر آرزوست

در سن شادی صاحبزاده ام
کز زمین تا آسمانش مدح گوست

عقل و فهم و هوش و فکرم گفت گیر
حسب آوابش که شادی سال اوست

دیگر

طبعزاد گل گلزار فکر رسا - بلبل شاخسار فهم و ذکا - محبت گزین مروت آگین -

محمد شرف الدین متخلص به شرف - عزت آثار و ذی افتخار باد

قطعه

برآمد عمدهٔ نوشاهی به محفل — تجمل یافت از وی صد تفاخر
عیان شد در میان نام سالش — محمد نور الله خان بهادر

حرف الصاد

طبعزادِ آرایندهٔ چهرهٔ سخن - پیرایندهٔ گوش و گردنِ علم و فن - لایقِ تحسین بیحد محمد عبد الصمد - برگزیدهٔ بزم سخن طرازی و نکته پردازی باد

قطعه

چو شادیِ شهزادهٔ ما بشد — بهر عالمے شد مسرت زیاد
سنش چشم بد دور هاتف بمن — بگفتا که شادیِ فرخ نهاد

حرف الضاد

طبعزادِ فروغ کوکب موزونیت کلام - ضیای اختر حصول مرام - نوربخش سپهر عظمت و اعتلا - محمد ضیاء الدین متخلص به ضیا - روشن فکر و روشن ذکر باد

قطعه

چو کرد شادیِ پر نور عمدة الدوله — در فروغ طرب بر رخ جهان بگشود
زمانه از لبِ خود سالِ عشرت افروزش — ضیای بهجت و لها بگوش جان فرمود

حرف الطا

طبعزادِ سیاح ممالک سخن پیرائی - سایرِ بساتینِ مطلب آرائی - قانون دانِ سرود علم و لیاقت - واقفِ مقامات فهم و فراست - رهنمای طالبانِ حسن مآرب فنا آموز

ص
ض
ط

سالکان کوی طالبت محمد حمید الدین متخلص بہ طالب میسرت بخش محافل اہل کمال و نشاط افزای مجالس ارباب قیل و قال باد۔

مسدس ہندی یا دوہرہ

ذروہ نور سے شادی کا ستارہ چمکا
جسکی پیشانی پہ اقبال کا تارہ چمکا
زانکہ درخانۂ نواب زمان شد شادی

اوج پر مثل قمر نجم امارہ چمکا
اس سے آئینۂ خورشید کا پارہ چمکا
مید ہد از دل و جان خلق مبارکبادی۔

آج بنا ہی رنگ رنگیلا نور اللہ میان
دولہا ہی نواب ہمارا نور اللہ میان

کسکے یہہ نور سے خورشید کا گھر روشن ہی
کسکے پرتو سے یہہ فانوس نظر روشن ہی
کیون نہ روشن وہ کرے آج ریاست کا چراغ

دل شب مین کہو کس سے یہہ قمر روشن ہی
کسکے اب شمع سے یہہ خانہ و در روشن ہی
اسکا ہر ذرہ یہان رکھتا ہی سورج کا دماغ

دیے اسکے روشن ہی دولت کا چندر
ذرہ اسکا بنکر نکلا سورج بلندی پر

آج پہنائے ہین عالم کو لباس زرتار
گلبدن ہین ہی بھری گلشن دولت کی بہار
لال جوڑون پہ نگار ریشم مخمل ہی

ذرے ذرے کو ملی خلعت خورشید نگار
دیکھ کمخاب کو ہی دیدۂ نرگس بیمار
جسکی سرخی سے یہہ گردون شفق پھولی ہی

عالم سب پھولے نہ سمائے رنگین دامن مین
گلرویون کی شادی ہی جون لالہ کے بن مین

چتر ہمائی کا جب رسم ہمایون آیا
شاہد چمن نے یہان اطلس گلگون لایا

لب شیرین بھی یہہ سفرے پہ حلاوت پایا
جو کہ آیا سو وہ جی بھر کے مٹھائی کھایا
کیا بتاشا ہی کہ جون راہ گذر نکلا ہی
شکرستان کے تماشے کو قمر نکلا ہی

سفرے سے گرا اُسکے مٹھا چوہ وہی تی
رام نے اسلام کی جی سے سیتا ستوہی

کیون نہ شادی کا محل آج ہو شاہی ایوان
جسکے منڈوے کا نمونہ ہی جواہر کا مکان
رشک سے آج ہی فانوس فلک سرگردان
اور قندیل پہ ہی گوہر انجم قربان
مہر بھی نور کا اُسکے نہین پا یا انداز
جسکے منڈوے کا ہو چرخ برین پا انداز

روشن روشن قندیلون مین جھلکے جد بلور
کہتے تھے پروین و ثریا منڈوے کو کہطور

ای صبا کون یہان مخمل گلگون لایا
جا بجا بسترہ بو قلمون بچھوایا
فرش کرنے کو یہان چمن کا فراش آیا
ہر جگہہ نقشہ فردوس برین دکھلایا
چاندنی چادر مہ کی یہہ سلائی کسنے
فرش پر مسند خورشید بچھائی کسنے

شامیانہ زردوزی ہاور چاندی کے ونڈے
کھول اُڑائے والا جاہ کی دولت کے جھنڈے

ناچتا اُسمین تھا اندر کا اکھاڑا جم کر
دف خورشید بجانے لگی زہرہ رم کر
نازنین کوئی دکھاتی تھی کچھین خم کر
لگی گانے کوئی دھرپت مین بہ تھم ضم کر
از پہر ناز و ادا لعبت جہان می رقصد
ملکہ در محفل او حور جنان می رقصد

چندا جی کا سورج تلہ مانک ہی گھر مین
سونے کے سولاکھہ ٹکے کی ساڑی ہی بر مین

آج کیا دھوم سے نوشہ کی بری نکلی ہے — مشکیان سر پہ لیے سبز پری نکلی ہے
مشکی جس سمت کو میوے کی بھری نکلی ہے — گلبن ہند مین ہر شاخ ہری نکلی ہے
گوے زرین ہے یہہ میدان کی خبر لیتا ہے — زر گل نذر لیے مہر کا زر دیتا ہے

چو گھڑے پر مشکی کا نظارہ تازہ ہے دیکھو
لاجاوردی خوان مین زر کا بیضہ ہے دیکھو

جب لگے ہاتھی پہ اترنے کو تگنث کے پرچم — گنج قارون کو زمین فرش کئی زیر قدم
رسم کے ساتھ تھے سو لاکھ سے بڑھ کر عالم — فوج انگریز و تتار و عرب و ہند و عجم
آن نشان بود نشانی لواے دولت — وین سپہ لشکر صد عقدہ کشاے دولت

لشکر ہر گھوڑے پر نوبت کے لگوڑے ہین
فوج مین کالی توپی والے گورے گورے ہین

رسم کے ساتھ یہہ کیسی ہے بہار گلشن — گل قرطاس سے آتی ہے یہان بوے چمن
کہین لالہ ہے کہین نرگس و سنبل سوسن — ہمہ تن دیدہ تماشے کو ہوا نرگس بن
کس طرح اب یہہ چمن دیکھ سکے حسرو گل — ایک پتے پہ نگہبان ہین ہزارون بلبل

سرو روان کے کوک رہی ہے قمری پات پات
باد صبا چمن چمن کے اٹھائی گیند کو ہاتھے ہاتھ

اس چمن مین جو وہ رقاص کا کاشانہ ہے — یا کہ گلزار ارم مین وہ پری خانہ ہے
مے عشرت سے بھرا دید کا پیمانہ ہے — پا بہ زنجیر نظارہ دل دیوانہ ہے
دیکھ کر تخت روان روح پرستان کی اڑی — صورت تخت پری ہوش تنی جان کی اڑی

دیکھو ان پریون کا سایہ بادل کے اوپر ہے

مخمس روان کندھے پر لیکر راجہ اندر ہی

آج شب گشت کو وہ نور نظر نکلا ہی
مشبکے گنبا ہوا تاروں کو قمر نکلا ہی
شاہ ہا بو دچو ہاہی یہ ہجوم انجم
گویا خورشید فلک وقت سحر نکلا ہی
جسکی دیدار کو دریا سے گہر نکلا ہی
کثرت مشعل رخشان خرد م سازد گم

روشن سڑھیاں دیکھہ چراغ طور ہوا حیران
نور اللہ کے ساتھہ عجب ہی نور کا سب منڈان

ہر سڑھی پر ہی عیان شعلۂ مشعل ایسا
ہی فتیلے مین ملا روغن خورشید ضیا
شام سے صبح تلک ماہ کو انکار کیا
جیسا کہ طور پہ سلگے ہی چراغ بیضا
یا بنایا ہی کوئی مشعل چربی ہما
واہ کیا شعلۂ بے دود دھوان دھار کیا

نور اللہ کو دیکھہ بھبوکا مشعل سب سلگائے
سور چندر اور تارے سارے سڑھی اٹھانے آئے

آج نوشہ کے بدن مین ہی لباس زرتار
اور ہین زیب گلو لو لوے شہوار کے ہار
شاہ نکلا ہی لگا کلغی شاہنشاہی
جامۂ فستقی و خلعت پر نقش و نگار
جن پہ سو بار ہوا ابر گہر بار نثار
سر کی دستار پہ ہی جیغۂ والا جاہی

کیون نہین جھلکے اوج پہ اسد دم دولت کا مارہ
نکلا ہی ثانی منور جاہ ہو نور اللہ

کسکے سہرے کے یہان پھول کھلے ہین امشب
بن گیا چال مین جیون سرو خرامان شہب
بیگمان لائے ہین دلہن کو اٹھا کر در پر
مثل شبنم کے قدم چوم رہے ہین کوکب
پہنچا دلہن کے مکان تک تو ہوئی دھوم عجب
پھول چاول ہین ملا اسکے اڑائے سر پر

دھنگانہ لینے کو غلام احمد میاں آئے
زرین بھاری لال مٹی کا دو شالہ لائے

اختر چرخ بریں رات گذارے جاگ کر
آگیا جس گھڑی طالع میں عطارد کے قمر
مثل قاضی فلک آ گئے بدر الدولہ

جلوہ نور دکھایا رخ خورشید سحر
پڑ گئی شمس کی تقویم میں زہرہ کی نظر
ہو گیا صبح سعادت میں نکاح نوشہ

پھول اڑنے چاندی کے ہر گز نہ گئے سستی
خرما مصری لوٹ رہے تھے مفتی با مفتی

کسکے جلوے کی ہوئی آج یہ نوبت آغاز
دیر تک جلوہ شادی کے ہوئے راز و نیاز
جب کھڑا اٹھکے تو پھینکی ہی گئی دام رسن

گوش شادی کا گیا گوش فلک تک آواز
سر سے پا تک ہوئی مشاطہ عجب سرافراز
تخت طاؤس پہ بٹھلائی نوشہ کو دلہن

ہر ہر بیگم آگے بڑھ کر کہتی تھی آداب
سامنے مسند دلکے ہنستے بیٹھے تھے نواب

رسم چوتھی کا یہاں ہوکون سے منڈوا چھایا
بن کر پھول وہ دولت کا چمن دکھلایا
کیوں نہ اس باغ میں سیماب کو سنبل باندھے

چھوڑ جنت کو جسے دیکھنے آدم آیا
بر میں مرغ سحری باغ ارم کو پایا
بال پرواز کو بلبل کے رگ گل باندھے

گلشن گلشن دل کے سارے غنچے ہوگئے پھول
جب آئے تھے ساتھ چھڑی کے بیٹوں پر چنڈول

آج کیا دھوم سے یہ رسم دستہ اٹھے
آج نظارے میں مہ دول پریخانہ ہی

ساتھ نوشاہ کے لبریز شاہانہ بھی
جوڑی خورشید شب و روز کا دیوانہ ہے

آج مہدِ دل میں کیا ثانیِ قیصر نکلا | گویا آئینہ محل میں ہی سکندر نکلا

بجتا یہہ شادی کا طبل ہمارے ہم تا ایران
بار ترتیب تھی ساتھ تمامی حاجب ور دربان

ہر گھڑی حق میں ہماری ہی یہی اب امید | عمر و اقبال یہہ نوشاہ کی ہر دم ہو مزید
فضل سے حق کے ہمیشہ رہے ہوتی یہہ دید | اور اسطرح پہنچتی ہی رہے ہمکو نوید
بر سرش باد سایۂ غوث اعظم | زانکہ در سایۂ او بردہ پناہ ہی عالم

گیتی میں سکھ چین سے اسکا دست رہے آباد
دکھ میں دایم سوگی بن کر دشمن ہو ناشاد

طبع ہی باغ سخن گل ہی تو مضمون رنگین | کیوں نہ طالب کو اڑھاوے وہ دوشالہ زرین
صبحدم در پہ کھلے آ گل خورشید جبین | بر میں میرے ہی بہار گل فردوس برین
میرے خامے کو کہا یوں گل گلزار نسیم | یک بیک آپ ہوا جلوہ نما ماہ عظیم
۱۲

فصل بہاری باندھی میرے دامن سے دامن
سینے میں کیا طالب ہی یہہ جنت کا گلشن

حرف الظا

ظ

طبعزادِ واقفِ اسرار خندہ روئی - کاشف استار بذلہ گوئی - ظریف الطبع نزاکت آگاہ محمد ظہور اللہ متخلص بہ ظہور منظورِ اربابِ دربار

قطعہ

جواں شادی بہ بسم جلوہ پیوست | نوشتم سالِ آن بہرِ تفہم
ز شعبان بیست و هفتم پنجشنبه | هزار و دو صد و هفتاد و هشتم
۱۲

ع

حرف العین

طبعزاد برخوردار سعادت اطوار عزیز القدر خجسته کردار سخن پرداز با جرأت
محمد خواجه پادشاه متخلص به عبرت اطال الله تعالی عمره و ازاد قدره

بیت ہندی شعر تیاری شادی

شادان ہو دوستو کرو اب شکر گذاری
شادی محل مین شادی کی ہوتی ہی تیاری

وله بیت ہندی ہمدرین معنی

نہ دیکھا عمر خود مین ساکنانِ شہر نے اصلا
تکلف اسقدر یہہ شان و شوکت کر و فر اسباب

وله بیت ہندی ہمدرین معنی

یہہ وہ سرکار ہی جس سے جہان کو ہی سروکار
یہہ وہ دربار ہی کہتی ہی جسکو خلق دربار آر

وله بیت ہندی ہمدرین معنی

یارو یہہ شادی ایسی ہووےگی
نہوی اور نہ ویسی ہووےگی

وله بیت ہندی در توصیف شادی

کیون ایسی شادی سے ہون شاد عالم
سرانجام عمدہ ہی آمادہ ہر دم

وله فرد ہندی در توصیف شامیانہ

یہہ شامیانہ وہ ہی سرِ شام جسکو دیکھ
مغرب سے ماہتاب نکلا حجاب سے

وله بیت ہندی

تر و تازہ ہی بوستانِ طرب
شگفتہ گل عیش ہی روز و شب

وله بیت ہندی

تا فلک پہنچا ہی آوازۂ طبل شادی
زہرہ و مشتری دیتے ہین مبارکبادی

ولہ بیت ہندی

ہر چیز فزون کمی ہی مفقود ۔ سب قسم کی نعمتین ہین موجود

ولہ بیت ہندی

یہہ تزک یہہ کر و فر یہہ شان ای دل دیکھئے ۔ مہر کو مت دیکھئے یہہ نور محفل دیکھئے

ولہ بیت ہندی

پری کا ہوش پرے ہی یہہ دیکھ جلوہ گری ۔ پری کا لطف کہون کیا ہین عقل سے ہی بری

ولہ قطعہ ہندی

شگفتہ چمن سم سانچق کا ہی ۔ نمایان ہین ہر سمت گل کاریان
تکلف سے باہر ہی ہر کر و فر ۔ دو طرفہ ہین کیا طرفہ تیاریان

ولہ قطعہ ہندی

تری برات کی ہی اسقدر منور رات ۔ شب برات کو جس سے برات نور ملی
جلو کے ساتھ چمن کی بہار ہی اس رنگ ۔ شگفتہ ہو گیا گلزار آرزوے دلی

ولہ قطعہ ہندی

عالم نور ہی عالم یہہ خوشی کی ہی برات ۔ جلوہ گر جلوے کا کیا روز دل افروز ہوا
کیا عجب ہی جو تصدق ہو شب روز فلک ۔ جلوہ آرا مہ و خورشید ہوے ہین یکجا

ولہ بیت ہندی

جسوقت اٹھا سہرا کیا نور کہون منہہ کا ۔ گویا ابھی بدلی سے مہتاب نکل آیا

ولہ قطعہ ہندی

کیا رتبہ شاہی ہی سہرا کا رسا گردن نے ۔ پہنچایا ہی ہر ایک جانب پیغام فرخندگی

جب چاند سا ماہی کو نکلا وہ خورِ خاور | مہ دیکھ بجا لایا آداب خداوندی

ولہ قطعہ ہندی

بنایا کتخدا تجھکو خدا جون | اُسی آئین پر ای ذی فضیلت
تری اولاد کی دکھلاوے شادی | یہی ہی آرزو سے جانِ عبرت

ولہ قطعہ ہندی

نور اللہ کا ہر سو ہی کرون کیا جرأت | ہان بجا لاتا ہون آداب مبارکبادی
عمدگانِ درِ دولت یہی کہتے ہین پکار | ایسی فیاض کسو کی نہین ہوگی شادی

ولہ قطعہ ہندی

یہہ شادی روز و شب دکھلاوے شادی | دعا دیتے یہی سب دوستان ہین
رکھے بانیِ شادی کو حق آباد | پھر ایسی شادیان ہوتی کہان ہین
پھر رب رہے شادان پھر ماہ | فلک پہ جب تلک یہہ کہکشان ہین
لکھے تعریف کیا شادی کی عبرت | بدل اہلِ سخن سب مدح خوان ہین

ولہ نظمِ ہندی

یہہ جشن و خوشی ہون یہہ سالہزار وار | یہی ہی دعا میری لیل و نہار
چمکتا رہے طالع یاوری | مہ و مہر ہین جب تلک برقرار

ولہ بیتِ ہندی

بارور باغِ انبساط رہے | تازہ نرگسِ نشاط رہے

ولہ قطعہ ہندی

جرأت ہی یہہ التجا میری | عمدہ لوگون مین نام ہو تیرا

ہین محمد جو نور اللہ کے | اُنکے صدقے سے کام ہو تیرا

ولہ قطعہ ہندی

جشنِ شادی کا فیض ہی یہہ تری | شادمان اک جہان ہی فی الحال
از سرِ بہجت این بشاشت کا | کہا دل خوب جشنِ شادی سال

ولہ قطعہ

زفیضِ جلوۂ شادی نے والا | زمانہ عقد بست از عیشِ بیحد
ندا از آسمان عبرت بگوشم | مبارک شادیِ مخدومی آمد

دیگر

طبعزادِ بلبلِ خوشنوای سخن سنجی۔ طوطیِ شیرین گفتار تاریخ گوئی۔ چہرہ افروزِ نیکوانِ صنایعِ مرغوب۔ حلیہ بخشِ خوبانِ بدایعِ خوش اسلوب۔ مظہرِ صفاتِ کاملی حاجی سید محمد علی۔ مقبولِ اہلِ کمال و منظورِ اربابِ شیرین مقال باد

نثر

الحمد للہ المجید الاعظم۔ والصلوٰۃ والسلام علی سعید الاکرم۔ این تواریخ ہدیۂ بلبلِ گلزار ہواخواہی حاجی سید محمد علی۔

مصرع ہندی

تیمنت ابتہاج شادی ہو۔

ولہ بیت

با من بی وہم و کمتر پروری | عمدۃ الدولہ بہادر سروری

ولہ قطعہ

چو رسم چتر ظل اللہ ما شد	ز شادی غنچۂ دلہا شگفتہ
سن آن رسم چرخ سایہ گستر	بشود آقا مبارک چتر گفتہ

ولہ غزل ہندی کہ ہر مصرعش مادۂ تاریخ است

ز فضل محی چار سو دید ہی	بر آئی جہان کی خوشی امید ہی
ہوا دولہ شہزادۂ بافیوض	یہ حکم خوشی سے ہمیں عید ہی
جو شادان خور و ماہ یک جا ہوئے	تو بے نقصان فلک پہ یہ ناہید ہی
سن شادمانی سخنگو کہا	بہم جلوۂ ماہ و خورشید ہی

ولہ قطعہ

دل نادان و دانا برا و میت	برنگ غنچہا گل گل شگفتہ
چو دیدآن خوان ابراہیمیت چرخ	بساط خوب نعمت سال گفتہ

ولہ قطعۂ ہندی

ضیافت مین شادیٔ نوشاہ کی	طعام پسندیدہ کیا خوب ہی
ہوا دل جو خوش کھا کے کھانے نفیس	سن سال بولا یہہ مرغوب ہی

ولہ رباعی ہندی

صرصر تو بہار چمنستان ہو جائے	صحرا کو جو دیکھو تو گلستان ہو جائے
ہو جائین اگر جمع پری و محبوب	یہہ عیش کدہ رشک پرستان ہو جائے

ولہ قطعۂ ہندی

کئی جب عمدۃ الدولہ نے شادی	ہوئے سب اقربای و خویش خرم
سن اسکا کہہ دیا دل نے خوشی سے	مبارک میمنت شادی ہوئے ہر دم

وله قطعهٔ ہندی

فصلِ خدا سے شادی کیا خوب جلوہ گر ہے
افراط سے خوشی کے ہو کیوں نہ شیفتہ دل

سالِ جلوس میں نے چاہا تو خوش ہو مِن ہو
شب ہے برات یارب دن عید ہو کہا دل

وله قطعه

گر حدیثم پسند فرماسے
دُرِ یکتای مُدّعا سفتم

چون بسنجیدی از دُرِ اقبال
صِلہ بخشی مراسنش گفتم

دیگر

طبع زادِ نہالِ روضهٔ فصاحت - شاخ دوحهٔ بلاغت - ذکاوت دستگاه

سید محمد عبد الله - کامیاب طبع رسا باد

قطعه

بحمد الله سالارما کرد جشنی
بگلزارِ دلہا گلِ عیش شگفت

زبس رعب محفل سر خود فگنده
خہی جشنِ شادی سنش ہاتفم گفت

دیگر

طبع زادِ سرافرازِ شادکامی - سربلند خوش کلامی - کامیابِ خردمندی

محمد علی - خرم و خندان باد

قطعه

شادیش شد بقصرِ شادی محل
گشته شاداب عمدة الدوله

گفت ہاتف که ای خدا گر دید
یعنی نواب عمدة الدوله

۶۲۹ ۶۴۹

۱۲۷۸

دیگر

طبعزاد خلاصۂ کتاب دانش نتیجۂ نسخۂ بینش مورد الطاف کریم
میر محمد عظیم معظم و مکرم باد۔

قطعہ

چو نوشہ شد توای شہزادۂ ما	بحق نون و یاسین و تبارک
سن شادی دل و جانم مکرر	بہم گفتند این شادی مبارک

دیگر

طبعزاد رقم لوحۂ ذکا۔ طراز صحیفۂ ذہن رسا۔ یگانۂ محفل نیکو مقالی
میر محمد علی فائز خوش حالی باد

قطعہ ہندی

زہی ہے نہ فقط وصف شادی تیرے	شال و خلعت کوئی یا کوئی دو شکے مالے
لکھوں کیا وصف تری شادی کا ای میر عظیم	لکھتے جاتے ہیں شب و روز مروت والے

ولہ قطعہ ہندی

ای معدن عنایت شادی کی تیری دولت	اک خلق شادمان ہی ہو کیون نہ دل مرا شاد
باغ جہان ہی جب تک سرسبز رکھے تجھکو	رب عظیم ہر دم با جاہ و دولت آباد

دیگر

طبعزاد آب تیغ طلاقت لسان رنگ و بی ادای بیان بوی گل سخن پروری
حاجی میر عباس علی مقبول علی و عباس باد

قطعہ

چو آن شاہزادہ کہ جرأت جنگ ہست	بفضل خدا کتخدائی نمود

دیگر

دیگر

زہی جشن شادی کہ از فیض آن — در کامرانی بعالم کشود

نہ راہ ارادت بصد شوق دل — پی سال آن فکر کردیم زود

فلک گفت تاریخش از روی جہد — مہ و مشتری وصل باہم نمود

غ

حرف الغین

طبعزاد آہوی صحرای نازک خیالی — شمشیر برندۂ حجت مقالی — رہبر طریق محبت و فتوت سید عبدالغفور متخلص بہ عزت مودت قرین خجستہ آئین باد۔

قطعہ

جشن شادی عمدۃ الدولہ — دہ چہ بر جان نشاطہا افزود

از لب خویش سال آن دل من — مظہر انبساطہا عقد نمود

ف

حرف الفا

طبعزاد ثمرۂ نخل کامرانی — میوۂ باغ سخندانی — حمیدہ خصال با سعادت سید گل متخلص بہ فرقت نیک خوی نیک اطوار باد

قطعہ ہندی

بابا کتخدا انجمن خدا جب — بصد شان عظیم ای نور اقبال

ترو سے جشن شادی تا نصیب غیب — مبارک ہووے یہ عشرت کمال

ولہ مخمس ہندی

بہ گلستان جہان آج گل یہ کھلا ہی بہار — خوشی کھلاوے ہی غنچوں کو پھول پھول ہزار

نسیم شادی و فرحت کے چلتی مد دوران — نصیب نرگس چشم ابد سے ہو بیدار

ہوئے ہیں سبز و تر دامن بوستان شادی کے دل — ہوای مثل چمن سبز دامن کہسار

مین پوچھا جس سے سبب اس خوشی و فرحت کا
بصد خوشی لگا کرنے وہ مجھ سے یون اظہار

ہی اسکی شادی کا یہہ نور اب بفضل الٰہ
کہ جسکے نام پہ ہین عہد گان دہر نثار

غرض وہ فخر جہان مہر آسمان عظیم
کیا ہی شادی کا سامان اسقدر تیار

سنا اگرچہ ہی سابق مین جشن نوشابہ
پر اسکو پہنچے نہ یہہ دست رس کسو زنہار

کہوں مین خانۂ شادی کو کیون نہ باغ امید
کہ بہتر از خط و خال بتان ہی نقش و نگار

وہ بوتہ دار ہر اک جا ہے فرش قالین ہی
جدھر نظر کرین اس سمت ہی کھلا گلزار

کہین بلور کی قندیلین اور کہین فانوس
بسان انجم افلاک ہو نہ جسکا شمار

بنے ہین رشک رخ زر فشان ماہ وشان
و نور نور چراغان سے ہر در و دیوار

وسے لولیان مین کہ بیشک ہے اسے اپنی سدا
لے آوین دل کو فرشتون کے آسمان سے اتار

کوئی ستارہ جبین اور کوئی ہلال ابرو
کوئی ہی حور لقا اور کوئی پری رخسار

شفق نے چرخ پہ سمجھو کہ چرخ گل ہی یہہ کچھ
گلے مین ہر فلک کے بھی ہی گلاب کا ہار

یہہ انجمن ہی معطر ز بوسے عنبر و مشک
کرے ہی آن کے دریوزہ وھان نسیم بہار

یہہ وہی جشن کہ جسپر طبق طبق زر و سیم
نثار کرتے مین خورشید و ماہ لیل و نہار

شب حنا کی ہو کس رنگ مجھ سے رنگینی
کہ ایک دست چمن تھا محلہ و بازار

کہوں حنا کی سواری کا رنگ مین کس رنگ
چمن مین جیسی گل افشان چلے ہی باد بہار

پری کے رسم کی تعریف مجھ سے کیون ہو ادا
پری ہی عقل سے میری ہوں مین یہان لاچار

یہہ کچھ تھی جشن سے شب گشت کے بہار کہ گل
جہان مین کہین پھولا تھا اک نیا گلزار

بسان مہر ہین فیلان آسمان شان پر
پہن کے خلعت زرین کو ایک سردار

صدائے نوبت شاہانہ اسقدر دلکش
کہ ہو وین بلبل و طوطی ہزار جان سے نثار

مین کس زبان سے کرون اب بیان آرایش
خجل ہو باغ ارم کی چھپی ہی جس سے بہار

ہزار رنگ کے گل اور ہزار شکل کے نخل
جدھر نظر کرین ادھر چمن چمن گلزار

کہین ہی تختۂ نرگس کہین کنول روشن
کہین ہی سرو و صنوبر کہین درخت انار

ہجوم نور سے پر مارنا فرشتون کو
ہوا ابھار وے ہوا پر فلک تلک دشوار

مین کیا کہون وہ نزاکت زبان ہی میری لال
بر رسم جلوہ ہوا جب وہ تخت زر پہ سوار

ادا سے رسم کو جلوے کی ایک شب مین
فلک سے آئی ہو مشاہدہ مشتری یکبار

دریچے کھول کے قصر فلک کے حور و ملک
زمین کو جھانک رہے تھے کہ ہی عجب یہ بہار

زبسکہ جلوہ نما ہی ہمیشہ شاہانہ
کہ جسکا ہو نہ محاسب کے فہم سے بھی شمار

تمام ساز طلا کار وصف مین پامال
حریر و اطلس و دیبا ہی جوش قماش ہزار

ہزار درج کہ ہیچ کواکب اُن پہ خجل
پر از جواہر رنگین و گوہر شہوار

کہون زنانی سواری کے طور کا کیا طور
کرن سے مہر کے چاہے خراج کھا بہار

وہ کج کلاہ ہی ہر ہر غلام رشک ہلال
نظیر جسکا نہین تا بہ چین و روم و تتار

بنا وہ تخت عروسی کہ دیکھ کر جسکو
پری فدا ہی مع تخت حور دل سے نثار

اور اسپہ جلوہ دلہن کا بسکہ شاہانہ ہی
نہ پہنچے جسکو کبھی جمشید کا لے زنہار

بیان عشرت و عیش اسکے آگے کہون مین
یہہ دونون دولہا دلہن پر خوشی بجان ہی نثار

کرے ہی ختم بیان فرقت اس قصیدے کو
دعا سے خیر کی ہی سر بلند و وقار

رہے بگلشن ہستی ہمیشہ نام ترا
کہ تا سخن مرا پھولا پھلا ہو مثل بہار

حرف القاف

ق

طبعزاد و زادہ گزین کو و ہمکین گوشہ نشین دشت او ضلع متین فرتمند و عظمت پیوند

دارین مسیر غلام حسین متخلص بہ قاصر کریم الصفات رفیع الدرجات باد

قطعہ

عجب شادیِ عمدہ جلوہ گر شد	چہ شادی باعث آبادیِ ما
دلم سالش ز روے انبساطے	خوشی و شادی دلہا بگفتا

ک

حرف الکاف

طبعزادِ مظہرِ انواعِ صنایع - موجدِ اقسامِ بدایع - ممتازِ کونین میر کاظم حسین نگین خاتمِ کمالات باد -

قطعہ

ز جشنِ شادیِ نواب عمدۃ الدولہ	بہارِ انجمنِ عشرت و نشاط افزود
چو خواست سالِ ہمایونِ آن دلم ناگاہ	خرد مقدمۃ العیش بیکران فرمود

دیگر

دیگر

طبعزادِ گنجینۂ بذلہ سنجی - خزینۂ لطیفہ گوئی - سرو سرافراز روشن مزاجی - سید قاسم بخاری متخلص بہ گنج مخفی خوش کن و خوش باش باد

قطعہ

ز این شادیِ پُر نور و عمدہ	مبارک دہ مبارک صد مبارک
سنش ظاہر بہ قلبِ گنج مخفی است	مبارک باشد و باشد مبارک

ل

حرف اللام

طبعزادِ دانای ازسخنِ موزون - عارفِ رمزِ شگفتگیِ مضمون - فصاحت گزین و بلاغت انتساب - سید ابو تراب متخلص بہ لطف نیک آئین و نیک نہاد باد

قطعه

جلوه گر شد چو شادی پر نور	چشم ما شد بنور راحت جفت
سال تاریخ نور پیرایش	اختر دل شهاب عشرت گفت

۱۲

حرف المیم

طبع زاد عقده کشای بندش سخن - حلال مشکلات دقایق علم و فن مسند آرای امارت و نامداری - رونق افزای ثروت و کامگاری - شهسوار میدان جلادت نقش و نگار ایوان رزانت - صفای آئینۂ صاف دلی ضیای باصرۂ یگانگی - عزیز الوجود - مقبول الودود - صاحب کمالات موفور - حافظ صدر الاسلام خان علی متخلص به مشهور - ذات مجمع الاخلاقش مصدر اشفاق و شهرۂ آفاق باد

قصیدۂ ہندی

اب ہاتھ مین قلم ہی مرے شاخ نخل طور	مطلع لکھون مین ایسا جو ہو پر ضیا و نور
اللہ کی شان نور محمد ہی جلوہ گر	بر مسند شہود بہ تمکین و با سرور
ای آفتاب برج سخا مہر چرخ فخر	خورشید و ماہ کو تری پرتو سے ہی ظہور
جو ہو وین تیری کشتی فیاضی پر سوار	بر بحر احتیاج کرین سہل مین عبور
عرب و عجم مین ہند مین اس و دمان کا	گردن پہ ہی ہزارون کی احسان بادۂ فور
تیری عطا کی دھوم ہی از شرق تا بغرب	اوصاف تیرے سنتے ہی بس دل کو ہو سرور
انہار فیض تیری اس اقلیم ہند مین	یکسان یہان ہین دور سے نزدیک اور دور
حیران و تنگ ہو کے یہود و نصاری سب	ہاتھون مین لیکے کہتے ہین انجیل اور زبور
گر زندہ ہوتا حاتم طائی تو اس گھڑی	سر کو جھکا کے کان پکڑتا ترے حضور

ق

حلم و حیا و عقل و فراست کے بیچ تو — لاریب بے عدیل ہی بے شک بلا کسور
جو میر عدل ہے انظر رکھے عدل پر — کب نظم و نسق مین پڑے ہر کام کے فتور
اس دور بیچ ہے تیری عدالت کا رنگ ڈھنگ — آپس مین ملکے رہتے ہین خوشحال مار و مور
بے باک ہو کے دشت مین کیا ہی غل مچائین — آہو کو چشم قہر سے دیکھے نہ شیر گھور
خرس و پلنگ و گاو و غزال اور گرگ و میش — باز و ہما کبوتر و شاہین اور سمور
دست ادب کو باندھ کے با عزت تمام — حاضر ہون اک جگہہ جو ترا حکم ہو صدور
جل جاے خس اگر شرر سنگ سے کہین — لے آوے کاہ کوہ کو دیوان مین بزور
گفتار تیری بحر بلاغت ہی ای بلیغ — معنی پہ رکھے دھیان تو مطلب بہت ہی دور
لاوے کبھو جو صید کبوتر پہ تو خیال — شاہین کی آنکھ سے کرے پرواز مین نفور
وہشت سے تیری دشت مین ہے ببر و پلنگ کا — دل پانی پانی ہووے کلیجا ہو چور چور
خانی کا رعب ہی تری اس عہب سے عیان — جو خواب مین سُنے سو وہ چونک اٹھے بالضرور
دیکھین جو تیری جرأت جنگ و بہادری — ششدر رہون اس زمانے مین کہلاتے ہین جو سور
شمشیر برق وش کو تو چمکا دے گر کبھو — ہو ز رنگہ مین صاعقہ طور کا ظہور
رو ہین تینون پہ صاف چلے یون ہے نبرد مین — جیسے ہوا کو کاٹتے ہی تیغ پر طیور
اشجع کہون نکو جو تجھے ای رستم زمان — سہراب تیرے آگے ہی مثل ضعیف مور
سر کے نہ بل ہو گا دزہن کے ہوز برا — تیرے سے جنگ اگر کرے گر کوئی بے شعور
ای شہسوار عصر مرا اشہب قلم — مطلع ثنا کے اسپ مین لکھے ہی اب زور
توسن وہ زہیر ران ہی پری چہرہ رشک حور — جسکی چلن مین پاؤ مین فرہ نہین قصور
ملجاے ٹک جو باگ تو ہو چرخ پر سوار — بھلے رہتے تیز پائی یہہ پہنچے ہی کتنی دور

جلدی کو اسکی باد بہاری نہ پا سکے — گلگون ہے یہہ وہ سواری مین جون برق ناصبور
دیکھے جماوٹ اسکے اگر چار پاؤن کی — حسرت سے دل غزال ختن کا ہو چور چور
وہ تیز پا تراہی یہہ اسپ سبک خرام — پہنچے نہ جسکی گرد کو تا ن صرصر سحور
شب گشت کو سوار جو شبدیز پر تو ہو — اقبال بولے نصر من اللہ باسرور
دیکھ اسکو کیون نہ صورت مہ سی ہو غش جہان — تو شہسوار نور سا تو سن وہ شکل نور
مطلع شہانہ پڑھ وہ دبیر قلم بیان — اک دھوم مرحبا کا ہو تحسین کا ہو شور
اے نونہال باغ تجمل کے باسرور — شادی رچی ہے تیری جو در گلشن ظہور
ہان جان و دل سے زیور و پوشاک پر برے — لعل و گہر نثار ہون صدقے ہو مہ کا نور
اس تیرے منجے خانے کے فرش و فروش کو — حیران بن کے دیکھے ہی طاؤس گھور گھور
خورشید و شمع مارتے ہین نور رات دن — تک دیکھ تیری مسند زرین کی زین فور
رکھے قدم جو اپنا تو اس پر بعز و شان — بسم اللہ فتح بولے ادب سے کھڑے ہو دور
سنتے ہی رعد بھولے گرج اپنی چرخ پر — نوبت کی دھوم دھام کو اور شور شش طنبور
دل ابر کا پھٹے ہی جگر برق کا گھٹے — نقارون کی دھمک ہین وہ قرنے کا سنکے سور
کیا ذکر پھول پان کا عطر و گلاب کا — دستر پہ نعمتون کا ہے افراط سے وفور
خوان طعام کی ترے سونگھے جو بو کہین — ہان برہمن کی بیٹی بھی کلمہ پڑھے ضرور
بن ٹھن کے ناچتی ہین پریزاد روبرو — بجتے ہین ساز ملکے بہ انداز و باسرور
ہنگام رقص گاتی جو ہین دھرپت و خیال — وہ اہل رقص جنکو کہ ہے حسن کا غرور
تیور بدل کے شیشۂ دل کو ہر ایک کے — ٹھوکر سے مار مار کے کرتی ہین چور چور
سرخ و سفید جھاڑ جو قندیل کے ہین بھان — کب تاب لاوے دیکھنے کی مہر انکو گھور

وہ اہل اہتمام ہین اور اہتمام پر — پاتے ہین انتظام قرینے سے سب امور

خدام تیری شادی کے اس کاروبار مین — جو تیرے ہین کے پھرتے ہین پیکر سرور

تیرا خطاب عمدۃ الدولہ ہے ذی حشم — نوابی تیرے نام پہ نازان بلا قصور

رتبہ ہے تیرا کیا کہون ہمسر رتبۂ فلک — حضرت عظیم جاہ کے دل کا ہے سرور

محتاج احتیاج سے مستغنی کیون نہون — دن رات گرم رہتے ہین یہان مطبخ و تنور

سائل پہ گر پڑے جو نگاہ کرم تری — نزدیک دولت اسکے ہو نکبت ہو اس سے دور

جو بار پاوے مجلس عالی مین ایکبار — گر ہو وہ بے شعور تو بن جاوے باشعور

غلمان تہنیت تجھے دینے کو آتے ہین — دلہن کو تہنیت تری دیتے ہین جاکے حور

الطاف کی نظر سے جو اک بار دیکھے تو — ہمسنگ لعل و دُر ہو مرا شعر بالضرور

کعبے کی سمت ہاتھ اٹھا کر مین اب دعا — کرتا ہون تیرے حق مین یہ اللہ کے حضور

اقبال و مال و عزت و اجلال کو ترے — جو دیکھنے کو چشم بجا ہین وے ہووین کور

ہر دم حضور اقدس و اعلیٰ کے سایے مین — آنند کرتا تو رہے باحشمت و سرور

ہر آن عمر و دولت و اقبال مین تری — افزونی ہو ترقی ہو باجاہ و باوفور

آباد و شاد تو رہے اولاد و آل سے — دنیا مین جب تلک کہ رہین موج زن بحور

ہر آن تو کامران رہے آرام چین سے — دل مین کسی بہیچ کا نہ خطرہ کرے خطور

گھر مین ترے خوشی سے قیام خوشی رہے — ہر آن ہر زمان و ہر اک سال اور شہور

خوشحال دوست ہون ترے بدحال ہو عدو — دشمن کو رنج ہووے محبون کو ہو سرور

مشہور مدح خوانون مین ہون ترے گھر کے ہین — پھبتا ہے مجھکو گر مین کرون فخر اور غرور

دیگر

طبعزاد چراغ خاندان امارت شمع دودمان ایالت - آئینهٔ سکندر دانش و بینش - آب تاب گوهر آفرینش - منورسازِ کاشانهٔ نظم گستری - طلسم کشای پریخانهٔ نکته پروری - زیرک طبع جودت آثر - محمد عبد الصمد خان متخلص به ماهر - صدر نشین عظمت و بختیاری و شرف گزین عزت و کامگاری باد

قطعهٔ تاریخ استماع تیاری شادی

بفضل خدا کیک در رسید | زشادیِ عمده بشارت بما
چو ماهر ز دل خواست تاریخ آن | خوشا مژدهٔ شادی آمد ندا

وله قطعهٔ تاریخ آغاز شادی

چو آغاز شادیِ عمده نمودی | حنا با بصد لطف در روز احسن
بفکر سنش بود ماهر یکایک | خوشا یوم شادی بگفتا دل من

وله قطعهٔ تاریخ جشن شادی

چو جشنِ شادیِ عمده بعالم | بصد عیش و طرب گردید برپا
سنش دل از سر هوش و مسرت | بماهر ای خوشا شادی بگفتا

وله قطعهٔ تاریخ کیفیت شادی

چنان عمدة الدوله شادی نمود | دلِ خویش و بیگانه شد شادمان
بگفتا دل ماهر خیر خواه | خوشا شادیِ نو بود سال آن

وله قطعهٔ تاریخ اتمام شادی

عمدة الدوله کرد چون شادی | شادمانی شد از دلِ باجفت
سالِ آن خواست ماهر از هاتف | که خوشا شادیِ جناب بگفت

وله نظم

عمدة الدوله صاحب او رنگ — بست بر روی جشن شادی رنگ
گفت فی الحال سال آن با هر — تاج جرأت ربود جرأت جنگ

۱۲۷۸ ۱۰۶ ۱۲۷۸

دیگر

طبع او رنگ افروز چهرهٔ رنگین بیانی آبرو بخش محیط گوهر فشانی زبان آموز بزم لیاقت - زور اندوز رزم قابلیت - سخنور بی نظیر نکته پرور دلپذیر - فصیح اللسان - بلیغ البیان - فضیلت و سعادت آمود غلام دستگیر صدیقی متخلص به مسعود - مدار دائرهٔ بصیرت و مرکز حلقهٔ خبرت باد

قصیده

مادام شد ز نور رخت شسته آفتاب — حیران شان و شوکت تو کیمیر آفتاب
میدارد از برای نثار تو ای کریم — دُرهای انجم سحری در بر آفتاب
نظم مدیح تو ز سطور شعاع خواند — والنور را همیشه نهد از بر آفتاب
ز عشقه بیافتاد که چون دید بس ترا — آراسته بزیور و از گوهر آفتاب
لبریز جام عشق تو دارد بکف مدام — لازم گرفته نشئه تو در سر آفتاب
هر ذره گرم تاز فیوض تو گشته است — خادم شمار تو چه عجب شد گر آفتاب
این بزم نوشهی که مزین بنور تست — نازان به بزم چرخ بود اکثر آفتاب
بر خوان نعمت که چنان پهن شد بشب — هم ماه میهمان سحر انورا آفتاب
ای چرخ فیض همت تو بس بلند هست — واندر ترا همیشه کرم گستر آفتاب
روشن نمود صورت تو شیخ نام تو — تا لفظ خان بهادرت از زیور آفتاب

بین یکهزار و دو صد و هفتاد و هفت اند | اعداد جمله حرف که چون اظهر آفتاب
کن تعمیه بصورت آبادی مکان | پیدا بلیت رسد بدست چو روشن تر آفتاب
این طرفه لطف بین که پی چشم زخم تو | سیارگان سپند شده مجمر آفتاب
مسعود دست خود بدعایش بلند کن | با تو بفیض و جود بود خوگر آفتاب
در ظل پادشاه خلایق عظیم جاه | دارد به بارگاه عظیمش سر آفتاب
شادان و مستمند باقبال و جاه باد | تا نور جلوه بخش بود اندر آفتاب
نعمت فزون و خانه ات آباد از خدا | این تهنیت نوشت تر از زر آفتاب
در حق دوستان تو ساغر بود بکف | بهر حسود تو بشود خنجر آفتاب

مخفی مباد که درین قصیدهٔ مدحیه از مطلع تا مصرع اول بیت دهم بطریق صنعت توشیح که عبارت از گرفتن حرف اول هر مصرع باشد نام همایون ممدوح معز یعنی محمد نور الله خان بهادر برمی آید - و نیز از همان نام نامی به تعمیهٔ یک عدد اعداد تاریخ شادی میمنت آبادی ممدوح معز که هزار و دو صد و هفتاد و هشتم بهجری قدسی است حاصل میشود و تعمیه یکعدد از صورت آبادی مکان کرده شد

ولہ قطعه

کتخدا شد چو عمدة الدوله | دل عالم برنگ گل بشگفت
در کنون سال آن مسعود | عقده شادی میمنت شد سفت ۱۲

ولہ قطعه

غیرت مه عمدة الدوله بهادر که چون | رونق ترویج با رجیس رخشانی شده
عقد گوهرهای انجم شد نثارش از فلک | جشن حصر سال پی شادی لاثانی شده ۱۲

برضمائر مہر نظائر ارباب فضل و کمال مخفی و محتجب مباد که ازین یک قطعه چهار تاریخ بر می آید دو بابت سن ہجری قدسی و یک بابت سن عیسوی و یک بابت سن فصلی باین صنعت که از روی توشیح یعنی از اجتماع حروف اول ہر چهار مصرع که غ ر ع ح باشد مشعر بر اعداد سن یکہزار و دو صد و ہفتاد و ہشت ہجری قدسی میشود۔ دوم از نصف مصرع چهارم نیز ہمین اعداد سن مذکور بر می آید۔ سوم اعداد حروف اول آخر الفاظ اولین ہر سه مصرع بالاکه ع ت ر ق ع و ا ت وہم حرف اول مصرع چهارم ح با اعداد حروف آخر ہر چهار مصرع ن ہ ک ہ جمع نمایند و حساب کنند سن عیسوی که یکہزار و ہشت صد و شصت و دو باشد مفہوم گردد۔ چهارم اعداد حروف اول ہر سه مصرع بالا غ ر ع۔ و حرف دوم لفظ سوم مصرع ثالث ا جمع کنند و حساب نمایند سن فصلی که یکہزار و دو صد و ہفتاد و یک باشد روشن گردد۔ و نیز از اجتماع بعض حروف ہر چهار مصرع بموجب تشریح مندرجۂ ذیل ماہ قمری و شمسی و فصلی مبرہن میشود چنانکه حرف سوم لفظ پنجم مصرع دوم ش و حرف اول لفظ اول مصرع ثالث ع و لفظ سوم مصرع دوم با۔ با حرف آخر مصرع اول که ن است ملحق نمایند ماہ قمری که دران ظہور کتخدائی ممدوح شده روشن میگردد۔ علی ہذا القیاس حرف اول لفظ آخر مصرع ثالث ق و حرف آخر لفظ پنجم مصرع رابع ی و حرف اول و آخر لفظ پنجم مصرع اول ب ر۔ و حرف دوم و چهارم و ہفتم لفظ دوم مصرع ثالث د ر ی است جمع نمایند ماہ شمسی بدست می رسد۔ ہمچنان حرف اول لفظ دوم مصرع بالا م و حرف اول لفظ چهارم مصرع مذکور ا و حرف آخر لفظ چهارم مصرع ثانی س با حرف آخر لفظ پنجم مصرع مذکور ی ملحق نمایند و ملاحظه کنند ماہ فصلی ظاہر می شود فافہم

ولہ قطعہ

غرض نقشی عجب از کلک مسعود | بر آمد از برای یادگاری
بصفحات جہان تا ثبت باشد | کہ ہستی را نباشد اعتباری

دیگر

طبعزاد نیر اعظم تحقیق - کوکب منور تدقیق - خاور مہر سخن سنجی مطلع قمر اوابندی فروغ پیشانی مضامین تازہ - ضیای چہرۂ معانی با او اندازہ - منبع انوار لطافت ہنری مظہر آثار نکتہ انگیزی - افصح زمان ابلغ دوران - واقف رموز سلاست ومتانت - محمد بہاء الدین متخلص بہ مروت غازۂ ابروی تہذیب وسرمۂ دیدۂ تادیب باد -

فقرات

ہو الغنی المہیمن - ہمیشہ خوشی باد - گنہگار ادنی غمخوار - بندۂ مروت شعار
۱۲۷۸ ۱۲۷۸ ۱۲۷۸

ولہ قطعہ ہندی

ای نور مہر حشمت سب عمدگان دولت | چاہین نکو بن شادی تیری بھلا بھلائی
اس شکل ہی خوشی کو جرأت کہ کہہ رہی ہی | ہفتم فلک کے او پر پہنچی مجھکو اب رسائی
ایسا بنا بنا تو با شادی و بشاشت | شادی محل پہ ہو قربان شادی آئی
کیون بہرہ ور نہووے تجھہ سے بھلا مروت | اس شادی کی بدولت شاد ان ہی اک خدائی
جا ہا ین شادی کا سن تو بولا ہاتف غیب | تاریخ کد خدائی کیا خوب کتخدائی
۱۲

ولہ قصیدہ ہندی

مدح مین تیرے قلم گر ہو روان | حسرت وجرأت کو بھولین شاعران

دیگر

مین لکھون کیا وصف شادی کا تری | دل ہی اک اِن جہان کا مدح خوان

نوشہ از فیضِ شہِ دین ہی تو وہ | واری جاتی ہین ترے پر شادیان

روے انور پر ترے ای مہرِ فیض | آسمان کرتا ہی صدقے کہکشان

لالہ و گل دیکھ رخ کو پھول پھول | لاکھون دیتے ہین دعائین ہر زبان

ہین عدو کے روز و شب نم چشمِ دل | خندہ زن ہر رنگِ گل ہین دوستان

ایک مین واصف نہین تیرا فقط | نیک و بد سب مدح خوان ہین ایک سان

بحرِ افضال و کرم ہی تیری ذات | ہمت و قدرت کا دل ہی آسمان

از عنایاتِ خداوندِ عظیم | دل نہ شادی سے رہے دور ایک آن

رسمِ شادی کا جو ہو منظور سال | ہر سرِ مصرع سے حرف اِک بیگمان

لے ز روے اوستادی دیکھیے | نام و سال کدخدائی ہی عیان ۱۲۷۸

دریں قصیده از روی صنعتِ توشیح نامِ مبارکِ ممدوح معز و اعدادِ سالِ تاریخ شادیِ میمنت آبادی به تعمیهٔ یک عدد که لفظِ روے اوستادی بران دلالت میکند واضح می شود۔

وله مسدسِ ہندی معہ دوہرا

مدراس کے شہزادے کی شادی کا بیان ہی | ہر بات مری دُر ہی زبان نور فشان ہی

قربان بشاشت ہی خوشی جلوہ کنان ہی | پھر ایسی بھلا ہوتی کہو شادی کہان ہی

جس شادی پہ دنیا کی ہر اک شادی فدا ہی | یہہ سب کرمِ ربِّ عظیم دوسرا جہا

گلشن مین دنیا کے دیکھے کون ہین شگفتہ چین

نور اللہ کا تھا ہر ہر سو یکسان تھے دن رین

وہ نامی ہی دل اسکا جو ہی نور الٰہ ہی
عمدہ ہی امیرون مین عجب غیرت مہ ہی

خورشید عنایات ہی شہزادہ کا شہ ہی
روشن دل و صف رخ بدخواہ سیہ ہی

تعریف لکھون اسکی یہ جرأت نہین مجھکو
کسقدر سر اٹھاؤ اُسے قدرت نہین مجھکو

خوشی مروت والون کے ہو ہر دم دل من کو
شاد رکھے تا روز جزا رب دولہا دلہن کو

ہوتی تھین فدا شادیان کیا شادی محل پر
سے تھے ہندو مسلمان جہان کے سبھی خوش تر

اس شادی کی دولت تھی خوشی خلق کے گھر گھر
خورشید تھا خوش دن کو تو شب شاد تھے اختر

اس شادی کی رسمون کا ہو کیونکر بھلا تعداد
مدراس کے سب راستے تھے رات دن آباد

لکھون ہر اک شادی کی جو رسم و خوشی کا حال
زبان قلم کی ہو جائیگی ایک قلم اب لال

کیا شادی تھی کیا رنگ تھا کیا شور تھا کیا دھوم
کل شاد تھے اس شادی سے کوئی نہ تھا محروم

مداح دعا دیتے تھے بدخواہ سے تھے مغموم
شادان تھا جہان شام و سحر شام سے تا روم

دن رات یہ صدقے تھا فدا دن یہ تھی ہر رات
یون کٹتی تھی دن رات سبھی خلق کی اوقات

عیش و خوشی سے مارے بھلا کیونکر نہین دل اُبھر جائے
ذکر اس ہی شادی کا تھا کل دنیا مین ہر جائے

تھے راستے آراستہ مدراس کے اس رنگ
ولسنگ کے پاؤن مین بھی آتا نہین تھا سنگ

تھے آب فشان ہر گھڑی تھا کئی فرسنگ
اس طرح خنک راستے تھے ابر بھی تھا دنگ

ملکون سے تماشے کے لئے آتی تھی اک خلق
اس شادی سے کیا کیا نہ خوشی پاتی تھی اک خلق

ہوتی تھی طیار جہان کے دل پہ ایسی بہار

غنچہ و گل پر گلشن میں یکرنگ ہو جیسی بہار

گانے کی صدا گاؤ زمین سنتی تھی ہر آن
ہر ایک محلے میں بشاشت کا تھا سامان
یکرنگ ہوا خواہوں کا دل غیرت گل تھا

لولی فلک گانے پہ سو دل سے تھی قربان
کل شادی محل کے در و دیوار تھے شادان
مدرا اس میں ہر سمت اسی شادی کا غل تھا

فکر تھی ہر شکل کسو کے دل پہ صبح و شام
توڑے جوڑے ایسے بٹے اور پائے انعام

کیا رسم بری کی میں کہوں شان عزیزو
سونے کی تھیں مشکیاں کی روپے کی ہر سو
ان مشکیوں کا بولوں حساب اب میں کہاں تک

معلوم ہی وہ شوکت و شان ایک جہاں کو
اور مشکیاں رنگین تھیں کئی جون گل خود رو
گن سکتی نہ تھی خلق زیادہ تھیں بیاں تک

تھے کیسے شامیانے زریں کیسا تھا وہ نور
زریں خوان خلعت پر تھا صدقے مہ کے سور

شب گشت کا یہ رنگ تھا شب تھی دن تھا
دکھلاتی قنادیل تھیں تاروں کو تماشا
روشن یہ کچھ اس روشنی کے ہاتھوں ہوا چرخ

منہ پہ روشنی سے ستر ہفتوں کی روشن تھا فلک کا
ہر کوچہ و بازار تھا یکرنگ اجالا
مانند دخان صبح تلک چرخ میں تھا چرخ

فوج و جلوس اور ماہی مراتب فیل و شتر سانے
آتے تھے یوں قطار جوں چمکت ہوں تارے

سہرے کی چمک پر تھے فدا انجم تابان
اس شکل بنی کے گیا گھر دہ مہ ذی شان
بر آوے نکیونکر دل مشاطہ کی امید

دولہا تھا خورشید کرن میں تھا درخشان
اور جلوے کی کیا خوبی سناؤں میں ثنا خوان
تھے جلوہ کنان تخت پہ باہم مہ و خورشید

رکھے قیامت تلک خوشی سے اللہ مولا خوب
شادی محل میں لایا دولھا دلہن کو کیا خوب

اس شادی کے صدقے میں کہی مجھ سے ثنا خوان … کی اپنی بھی اولاد کی شادی بصد ارمان
اس شادی کے صدقے سے جہان اک ہوا شادان … اس شادی سے خورسند ہوے کتنے دل و جان
اس شادی نے کی شاد بہت پیر و جوان کو … یہہ شادی ہزارون خوشی دکھلائی جہان کو

کہیو کب اس دور میں ایسی ہوگی بھلا شادی
اس شادی کے فیض سے کتنی روزی ہوئی تازی

کیا بجز مروت ہی وہ شہزادۂ عالم … کہیو مگر نہ مروت سے مروت کرے ہر دم
کیون وہ ور مروت سے نہو فکر کا عالم … کیون اسکی مروت سے مروت نہو خرم
وہ ماہ مروت ہے خوش کون و مکان میں … اک اسکی مروت کی نظر بس ہے جہان مین

مہر و مروت خالق کی ہوا سپر حد سے زیاد
رہین مروت والے اسکی دولت ہر دم شاد

دیگر

دیگر

طبعزاد قدوۂ محققان روزگار - زبدۂ مدققان بلند گفتار - سرحلقۂ بزم سخن سنجی یکتای رمزدانان تاریخ نویسی - فرازندۂ لوای مراعات النظیر - فروزندۂ سراج تلازم دلپذیر یہہ گوہر گران بہای خلق و مروت - سید بہاء الدین متخلص بہ محبت رنگ گل اتحاد و بوی ریحان وداد باد -

قطعہ

زہی این بزم شادی عیش افروز … مبارک عقد و سانچق جلوہ شب گشت

سنش ملفوظی واز روی ابجد	هزار و دو صد و سبعین و هم هشت

ولهٔ قطعه

تا لیل و نهار بزم عیش ست	تا نور قمر ز مهر پیدا
این مهر و مه سپهر دولت	آمد چو به برج عشرت افزا
این دور فتاد بزم شادی	تاریخ چنین نمود انشا
نوشاه و عروس چشم بد دور	باشند به بزم عیش آرا

دیگر

طبعزاد عالم علوم معقول و منقول - حاوی دقایق فروع و اصول - واقف اسرار شریعت و طریقت - عارف رموز حقیقت و معرفت - عنوان کتاب تهذیب اخلاق - مولوی سید شاه احمد قادری متخلص به مشتاق مهر افضا جست

وحدیقهٔ لیلا غنت باد -

قطعه

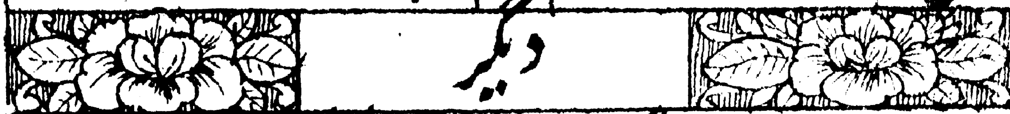
چو گردید از فرط شان و تجمل	بعالم طرب ریز شادی عمده
سنش گفت هاتف بروی کرامت	شده دولت انگیز شادی عمده

دیگر

طبعزاد خم خمخانهٔ سخن رنگین - بادهٔ ایاغ معانی لطافت آگین - ساقی بزم خوش بیانی سرشار صهبای نکته دانی - قلقل مینای فکر تر دست - محمد حسین محی الدین متخلص به مست جوش مئے فصاحت و بلاغت و خط جام سلاست و متانت باد

قطعه

گشت زا شد چو عمدة الدوله	غنچهٔ عیش ملک چمن شگفت
سال او مست بادهٔ عشرت	شادیِ مکرمت مبارک گفت



دیگر

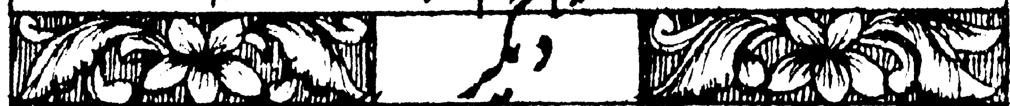
طبعزادِ مصدرِ کمالاتِ خوش گفتاری ـ مظهرِ صفاتِ نیکو کرداری ـ فتوت دستگاه معلم بادشاه ـ عزیزِ دلهای اہل کمال باد

فقرات

بحمدِ باریِ عظیم ـ بخوشی بباش دایم ـ نیاز مند و خوار و گنہگار

قطعہ ہندی

محمد نورِ اللہ کے کرم سے	سبھی شادان جہان مین عمدگان ہین
یہہ جرأت خیرخواہون کو دی حق نے	نہین بدخواہ زیرِ آسمان ہین
غمخواران تری شادی کی دولت	برنگِ گل ہمیشہ شادمان ہین
لکھے کیا خادمِ درگاہِ انصار	جہان کے شاعران سب مدح خوان ہین
مگر از روے بہجت سے کہتے تاریخ	زہے فرخندہ شادی دوستان ہین



دیگر

طبعزادِ فروغِ شمعِ دانش و آگاہی ـ شعلۂ فانوسِ فرزانگیِ نامتناہی ـ ضیای مشکلات فہم و ذکا سید مصطفی ـ منور طبع و روشن مزاج باد ـ

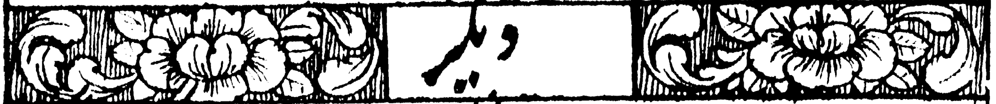
قطعہ

رنگِ شادیِ عمدة الدولہ	جشنِ جمشید وار گشت نشر
سالِ شادیِ او فلک گفتا	جلوهٔ ماه و مشتری پیکر

ولہ قطعہ

یافت ترتیب خوش بفضل خدا	کتخدائی عمدۃ الدولہ
چشم بد دور دل بگفت سنش	خوب گردید شادی عمدہ

دیگر



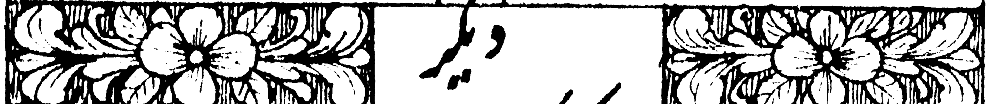
دیگر

طبعزاد نوبادۂ حدیقۂ تازہ خیالی نورس گلستانِ نادر مقالی نازکی و ندرت گزین غلام محی الدین - تازہ خیال و تازہ گو باد -

قطعہ ہندی

تری فیض شادی عمدہ سے ہوے شادمان سبھی عمدگان	شجر خوشی کا ثمر ملا گل خرمی کا ہنا لگا
کیا فکر سال کا میں نے جب پئی جستجو تا روز و شب	وہیں عندلیب سروش نے کہا بے نظیر بنا بنا

دیگر



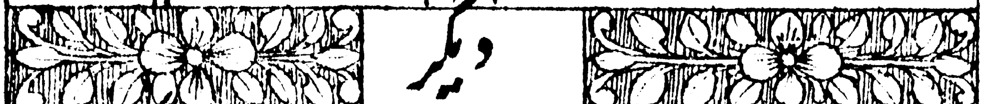
دیگر

طبعزاد برخوردار راحت جان نیک کردار سعادت نشان لیاقت دستگاہ محی الدین بادشاہ - طول اللہ تعالی عمرہ و قدرہ -

قطعہ

دوش دیدم چو جشن شادی تو	شادمانی تازہ شد ہمدوش
بود در فکر سال دل ناگاہ	بشادی خوش نو گفت سروش

دیگر



دیگر

طبعزاد جامع صنایع عجیبہ ماہر بدایع غریبہ - طراز نگارستان خصائل نیک مرتضی حسن بیگ نقش نگین کمال باد -



قطعہ

زنورِ شادیت ای مهرِ حشمت / زروی بلبلِ شادی و فرحت

برنگِ گل دلم از بسکه بشگفت / زہی فرخندہ شادی سالِ او گفت ۱۲

وله قطعه ہندی

بحقِ رسولِ عظیم ای مہِ فیض / ہو شادی سے شادان دلِ اہلِ عشرت

بنا کیا بنا یا تجھے ربِ ہادی / خوشی لاوے شادی کہا سالِ شادی ۱۲

حرف النون

طبعزادِ فوارهٔ آبگیرِ حکمت و دانائی - گستاخِ محفلِ سخن آرائی - ناظمِ کشورِ نکته پروری

سید شاه نظام الدین قادری ہمدم خوش مزاجی باد

قطعه

شد چو نوشاه عمدة الدوله / مبدأ ازدواج گفت فلک

از طفیلِ رسولِ ربِ کریم / جلوه گر ماه شد بنورِ عظیم ۱۲

دیگر

طبعزادِ تلمیذِ پُرتمیز - لیاقت آمیز - در تاریخ گوئی لطیفه انگیز - سعادت مظاہر

سید پیر متخلص به نادر - طال اللہ تعالیٰ عمرهٔ وزاد قدره - که برای ہریک رسمی

دو قطعهٔ تاریخ یکی فارسی و یکی ہندی موزون ساخته - و مانندِ کتابی به ترتیب

مرغوب آنہا پرداخته - موردِ تحسینِ نوشاهِ ذی نوال و باعثِ آفرینِ اربابِ کمال گردید

قطعهٔ تاریخ تیاریِ شادیِ میمنت آبادی

مہیا گشت چون عمده سرانجام / دلِ نادر سنش از وجد گفتا

بحقِ نون و یاسین و تبارک / که این تیاریِ شادی مبارک ۱۲

ن

دیگر

وله قطعهٔ ہندی

سرانجام شادی عمدہ ہی ہرجا	بفضل نبی و بحق تبارک
کہا سال نادر زروے بشارت	یہہ شادی کی تیاری ہووے مبارک ۱۲

وله قطعهٔ تاریخ رسم جہیز

چو زیب جہیز عمدہ شد امیرم	جہان را دامن امید شد پر
ز روی آسمان نادر سنش گفت	کہ رسم جہیز آن عالی بہادر ۱۲

وله قطعهٔ ہندی

عجب پُر لطف ہی یہہ رسم جس سے	ہی شیرین کام ہر ادنی و اعلی
دل نادر کہا سال از سرانس	مبارک رسم جہیز عالی اسکا ۱۲

وله قطعهٔ تاریخ رسم پلنگ پوشی

جہان نواز چو رسم پلنگ پوش شد	ز فیض او شدہ ممنون دل اصغار و کبار
گفتمش سن نادر بجز سر آفت	پلنگ پوش شد آرامگاہ نیک اطوار

وله قطعهٔ ہندی

عجب یہہ رسم ہمایون ہی قابل توصیف	کہ جس سے ادنی و اعلی ہوئین شیرین کام
تہا فکر سال کا دل کو مرے کہا ہاتف	پلنگ پوشی ہی راحت فزای گل اندام ۱۲

وله قطعهٔ تاریخ رسم مانگل

زہے رسم ہمایون است یارب	بکام دل طرب زان شد مشرف
چہ سال عمدۂ او گفت نادر	کہ رسم مانگل آن برج اشرف ۱۲

وله قطعهٔ ہندی

بحمد اللہ ہوا رسم مبارک	کہ جس سے خرمی یکسر عیاں ہی
سن اسکا طبع شادان سے کہا دل	یہہ رسم مانگل شاہ جہان ہی

ولہ قطعہ تاریخ رسم سہاگ

ز نور تجلی رسم سہاگ	بگشتہ منور دل خاص و عام
چہ خوش گفت نادر سن نادرش	کہ رسم سہاگ است عیش دوام

ولہ قطعہ ہندی

عزیزو یہہ زیبا عجب رسم ہی	کھلا جسکی رونق سے شادی کا بھاگ
سن اسکا کہا کامیابی سے دل	عجب سب میں روشن ہی رسم سہاگ

ولہ قطعہ تاریخ رسم شربت نوشی

بشربت نوشی نوشاہ ذی جاہ	دل عالم برنگ گل شگفتہ
چہ نادر فکر سالش کرد نادر	کہ شربت نوشی بہجت بگفتہ

ولہ قطعہ ہندی

ہوا رسم شربت کے شیرین دہان	ہر اک فرد بیگانہ و آشنا
کہا اسکا نادر نے کیا خوب سال	کہ یہہ رسم شربت پلائی ہوا

ولہ قطعہ تاریخ رسم دت رنگا

زہی رنگ او رشک سوسن شدہ	چہ سوسن فلک دست درنا کسی
دلم بے سر آز سالش بگفت	کہ شد رسم دت رنگا نام سی

ولہ قطعہ ہندی

رسم دت رنگا یہہ جب پایا ہی زیب	کو ز سوسن کی ابھی تک چشمہ ہی

سرجھکاون بلبل دل سن کہا	خوب زیب اور مسی کا رسم ہے
ولہ قطعہ تاریخ رسم دھن چوا	
از برای بیبیان با صفا	رسم شالی کو فتن شد روا
سال او بی چشم بد بہشت از ولا	شاد و فرحان کرد رسم دھن چوا
ولہ قطعہ ہندی	
یہہ عجب ہی دستور رسم عجیب	کو شتنے سے وہان کے ظاہر ہوا
سن کہا بے فرق وہم اسکا یہہ دل	خوب رسم دھن چوا صادر ہوا
ولہ قطعہ تاریخ رسم رنگ	
شفق چون دید رسم رنگ عالی	بگشتہ زرد رو با صد خجالت
سروشم گفت سال نادر آن	چہ رنگ خوشنما از روی جرأت
ولہ قطعہ ہندی	
خوشی کو تھی خوشی یکبار واللہ	یہہ رسم رنگ کی بولون خوشی کیا
کیا دل فکر سال اسکا تو ہاتف	کہا خوش رنگ آیا سال اسکا
ولہ قطعہ تاریخ رسم بری	
بری ز شادی محل چون بر آمد از شوکت	بہار کوچہ و برزن شدہ نظارہ فروش
چو خواستم ز دلم سال آن ز روی ادب	بری خجستہ و عالم پناہ گفت سروش
ولہ قطعہ ہندی	
ہوی جلوہ گر جب یہہ رسم بری	پرے ہو گئی دیکھ عقل پری
تفضل بنی سال نادر کہا	کہ یہہ زینت آرای رسم بری

ولہ قطعۂ تاریخ رسم برات

چہ خوش برات مبارک تو برآمدہ باہزار رونق — زفرط فیض و نوال یکسر دل خلایق چو گل شگفتہ
بفکر تاریخ محو حیرت شدہ دلم لیک نادر — سروش سالش زروے جرأت بہار جشن برات گفتہ

ولہ قطعہ ہندی

بصد کر و فر جب کہ رسم برات — بفضل خداوند عالم ہوا
سن اسکا سروش نے اپنے جب مجھے — یہہ شب گشت زیبا و راشدم کہا

ولہ قطعۂ تاریخ رسم جلوہ

برسم جلوہ چو آمادہ گشت جرأت جنگ — فزود جلوہ فزائی جلوہ را درجات
چہ خوش برآمدہ نادر سنش زروی امید — بہار جلوۂ نوشاہ جامع الحسنات

ولہ قطعہ ہندی

واہ جلوہ ہی کیا یہہ جلوے کا — جلوہ بخشون کے منہہ کا غازہ ہی
سال نادر کہا زروے قیاس — رسم جلوے کا عیش تازہ ہی

ولہ قطعۂ تاریخ رسم چوتھی

رسم شاہانہ یافت زینت نو — ہست امروز خوشتر از نوروز
گفت نادر سنش زروے امید — رسم چوتھی آن بہار افروز

ولہ قطعہ ہندی

خوب ہی رسم فیض بخش ہی یہہ — حاصل اپنے مراد جی کی ہی
سال نادر نے یون کہا اسکا — مطلع عیش رسم چوتھی ہی

ولہ قطعۂ تاریخ رسم کنگن

فلک در پاے این نوشاہ افتاد — زبر دست است دست باوقارش
زہی نادر سن او گفت نادر — کہ رسم کنگن زرین نگارش ۱۲۷۸

ولہ قطعہ ہندی

یہہ عجب رسم ہی جہان افروز — مثل خورشید سکے مزین ہی
سال نادر سے یون کہا ہاتف — بازہی چرخ رسم کنگن ہے ۱۲۷۸

ولہ قطعہ تاریخ رسم چاند سلامی

ازین رسم مبارک دوستان را — زہی بیدار گشتہ بخت خفتہ
سن این تازہ رسم محتشم دل — ملاقات مہ نو خوب گفتہ ۱۲۷۸

ولہ قطعہ ہندی

بفضل حق تمھین شایان ہی رتبہ شاہی — معین تمھارا اسد اسورہ تبارک ہو
تھا فکر سال کا نادر کہتی کہا ہاتف — کہ رسم چاند سلامی تمھین مبارک ہو ۱۲۷۸

ولہ قطعہ تاریخ رسم گلپوشی

چو بشکفت گلزار عیش و نشاط — شدہ شاخ بلبل دل خلق خوش
بجز عین آفت سنش از آنکہ — مبارک بود رسم گلپوشیش ۱۲۷۸

ولہ قطعہ ہندی

آج گلپوشش ہی امیر جہان — پائی عالم مین شادکامی قدر
ہاتف اسکا کہا یہہ سن زیبا — رسم گلپوشی ہی گرامی قدر ۱۲۷۸

ولہ قطعہ تاریخ الصرام شادی

شادی عمدہ یافت چون اتمام — پس شادمان جان عمہ گان گشتہ ۱۲۷۸

گفتمش سال بے سر و شمن | پئے شادیِ عمدہ بیگمان گشتہ

ولہ قطعہ ہندی

دھوم شادی کی عجب شاہی محل میں ہے عیاں | خانۂ شادی کی جشن شادی سے ہے آبادی

جشن پر اپنا جھکا کہنے لگا سال اسکا | عمدۃ الدولہ بہادر کی ہے عمدہ شادی

ولہ قطعہ تاریخ جشن شادی

گشت جشن شادی عمدہ چہ خوش | از کرمہائے خداوند علا

بہر تاریخش ز روے پنجتن | خوب جشن شادی از دل شد ندا

ولہ قطعہ ہندی

ہوا جلوہ گر جب کہ یہہ جشن زیبا | بفضل خداوند خلاق قادر

عجب حسن سے نادر اسکا کہا سال | یہہ بس عمدہ شادی کا ہے جشن نادر

ولہ قطعہ تاریخ ملاقات عید رمضان

از کرم عمدہ است جہان شادمان | لطف و عنایات و صبح و مسا در مزید

سال ہمایون او خواست چو نادر ز دل | گفت جشن از یہہ باب خوب ملاقات عید

ولہ قطعہ ہندی

کیا خوب عید کی یہہ مچی دھوم دھام ہے | رتبہ ہے آج اوج پہ دید و شنید کا

شادی ہے مجھکو یہہ کہ سر حول ہی نہیں | بولا سروش و ولہ ہے رمضان کی عید کا

ولہ قطعہ تاریخ مبارکبادی عید اضحیٰ

بجز است عمدۃ الدولہ بہادر | چو گشتہ بادو صد فر و رونق افزا

بگفتا سال نادر بی ششش و پنج | جہان ہم مبارک عید اضحیٰ

ولہ قطعہ ہندی

بنی کے گھر بنا جب رونق افزا — ہوا جرات سے با صد حشمت و جاہ
کہا سن اسکا نادر عاجزی سے — ہے بے شک عید قربان کا ہی نوشاہ

ہر گاہ نظر ندرت پسند مؤلف شمع محفل سخن برین مجموعۂ تواریخ مصنفہ نادر افتاد
فی البدیہہ قطعات ذیل از زبان خامہ اش رو بظہور نہاد

قطعہ از جانب لطف

زہی نگاشتہ مجموعۂ تواریخ است — ز کلک نادر ما با طریقۂ دلکش
چہ لطف کرد چو دیدش براسہ لطف — کہ از پے جام تواریخ گفت تاریخش

ولہ قطعہ ہندی

بطرز تازہ لطف بیکران سے — لکھین نادر نے جب سب تواریخ
از روے جودت لطف نے سنادی — تواریخ دل آویز اسکی تاریخ

حرف الواو

طبعزاد پروردۂ آغوش سعادت۔ تربیت یافتۂ دبستان لیاقت۔ فراست دستگاہ۔ محمد ولی اللہ متخلص بہ ولاؔ۔ کامران و کامیاب باد

قطعہ

نور شادی عمدۃ الدولہ — گرد رو شن دل جہانی مفت
سال آن جشن از سر دستور — شمع نور فتیلہ مہیا گفت

حرف الہا

طبعزاد شہسوار معرکہ سخن ہنرور آگہ پاسے میدان علم و فن قدر انداز کمین گاہ صنا

سید اسد اللہ متخلص بہ ہمت۔ صف شکن رزمگاہ فضیلت باد

قطعہ

زشادی پر انوار جناب عمدۃ الدولہ — بعالم منتشر گشتہ فروغ عیش و عشرتہا

سروش خوش بیان سال چنین شادی نور انگیز — زروی آسمان گفتا بود نور نشاطتہا

۱۲



حرف الیا



طبع زاد سفینۂ بحر گویائی۔ بادبان کشتی رسائی۔ لنگر انداز جزایر بندش مرغوب محمد یعقوب متخلص بہ یمن۔ ساحل گزین شہر بن مقالی باد

مثنوی ہندی بتقریب تیاری شادی

مژدہ ای ساکنان ہند و دکن — جشن شادی کا پھولتا ہی چمن

ہاتھ مین شاخ گل کا ہی خامہ — ورق گل پہ لکھون ہون نامہ

ای صبا نامہ بر ہو میرے لئے — پاسے بند بسفر ہو میرے لئے

جا گلستان دہر مین یکبار — کر ہر اک خار بند کو گلزار

نرگس چشم پاوگی جس جا — اسکو یہہ نامۂ طرب دکھلا

گر گل گوش تک گذر ہو ترا — اسکو یہہ یمن کا پیام سنا

ہوگی گھر گھر خوشی کی آبادی — عمدۃ الدولہ کی ہی اب شادی

ولہ نظم ہندی

گلشن کو سنوارے ہی جو یون باد بہاری — کس گل کے لئے ہوتی ہی یہہ ساری تیاری

سنتا ہون کہ بو خلق کی اُس گل سے عیان ہی — شادی محل اب ہو ویگا بازار تتاری

ولہ قطعہ ہندی

اس گلستان مین ہی اس سرو روان کی آمد ‏ طوق ہی ہر سے گلے جسکی پہ ستاری کا
آشیان اپنا اگر سایے مین اسکے ہووے ‏ کیون نہ دعوی ہو مجھے قمری سرداری کا

ولہ قطعہ ہندی

ای نور عمدگی تری شادی کے نور سے ‏ روشن ہر ایک گھر مین چراغ سرور ہی
مہر منیر رشک سے تڑپھے ہی چرخ پر ‏ یون جلوہ گر زمین پہ شادی کا نور ہی

ولہ قطعہ

عہد شادی عمدۃ الدولہ ‏ خوشتر از عہد قیصر و دارا
یعنی از فرط فیض این شادی ‏ شادمان است ادون و اعلی
کثرت روشنی چہ باید گفت ‏ ہر یک آئین شدہ صباح و مسا
خورد و نوش و محافل رنگین ‏ نغمہ و رقص لولیان بہ ادا
آمد و رفت رسمہای دو سو ‏ چون بگلزار سیر باد صبا
بخدا راست ای زمانہ بگو ‏ اینچنین جشن دیدۂ تو کجا
ای صبا باز در ریاض جہان ‏ نرسد موسم اینچنین اصلا
این چہ دورست و این چہ ایام است ‏ جام عشرت رسیدہ ہر یک را
چرخ زد دورہا ولی این دور ‏ گوی سبقت ربود از ہمہ ہا
دور دوران دگر نخواہد دید ‏ اینچنین دور تا ابد در سما
سال این عہد نیک گفت سروش ‏ دور شادی میمنت پیرا

ولہ قطعہ ہندی

عمدۃ الدولہ کی شادی ہی عجب ‏ ایسا دیکھیگی نہ گیتی عمدہ جشن

سال تاریخ اسکا کچھ نہان نہین عمدہ نوبشر عمدہ شادی عمدہ جشن
۱۲۰

وله قطعه هندی

عمدة الدوله کی جو شادی ہوئی — پھر نہ کوئی دیکھیگا ایسا انتظام
مہر جھکا تاریخ بولا آسمان — ختم ہی شادی نہین ہین کلام
۱۲ ۹۱

خاتمة الکتاب

خاتمه

المنة لولیه تعالی شانه و عظم برهانه باوجود قلت فرصت و اندک فرصت زمانه جهت انجمن زبانان شمعی و برای شبستان جهان چراغی بامیدی روشن کردم که اگر وقتی روشن دلی را اتفاقا بسویش گذری و بروی نظری افتد شاید که پرتوی از فروغ همتش نصیب بخت سیاهم شود و ظلمت شب یلدای روزگارم بصفای طالع بهروزی مبدل گردد

قطعه

چو این شمع محفل برافروختم — که روشن کند نام من در جهان
ز دل روشنی طبیعت بگفت — چراغ دگر سال تاریخ آن

الهی بافضال نامتناهی مباهی دار آن چراغ دودمان والا جاهی را که این شمع زبان آموز بفروغ نام نامیش روشن است - و روشن دار بانوار کامیابی دل آن روشن مزاج فضیلت پناهی را که پرتو توقع قبولش نوربخش سرانجام ترتیب این بزم نتایج افکار اهل سخن است

بیت

بود دایمش عمر و دولت رفیق — خدا بر وی و او بر الطف شفیق

می دو آتشه قطعات تواریخ اختتام این رساله سرور انگیز که بعضی از کرم جوشان

